بسم الله الرّحمن الرّحیم[[1]](#footnote-1)

نظر به لایه‌های باطنی حادثه‌ها در تاریخ

بنده بنا ندارم در محضر فضلا و طلاب عزیزی که هر کدام در عرایضی که می‌خواهم داشته باشم صاحب‌نظر هستند، به صورت یک بحث شسته رفته موضوعی را طرح کنم و به ظاهر بخواهم دانشی به دانش عزیزان بیفزایم. نه بنده در چنین مقامی هستم و نه این روش را در محضر عزیزان شایسته می‌دانم. بنده مشتاقم اگر با افرادی روبه‌رو می‌شوم که می‌توانم در محضر آن‌ها نسبت به جایگاه تاریخی حادثه‌ها بحث کنم، از این جهت مباحثی را با آن‌ها در میان بگذارم و نفع این نوع ارتباط‌ها را بیشتر از آن می‌دانم تا این‌که یک بحث علمی صِرف را مطرح کنم.

 ضرورت این‌که بفهمیم جایگاه تاریخی حادثه‌ها کجا است این خواهد بود که با لایه‌های پنهان آنچه در آن قرار داریم و در آن تنفس می‌کنیم مرتبط ‌می‌شویم و از ظاهر تاریخ خود به باطن آن نظر ‌نماییم و حادثه‌ها را چیزهای بی‌ریشه و جدا از هم نبینیم وگرنه اگر جایگاه تاریخی حوادث مدّ نظر قرار نگیرد تصور می‌شود می‌توان هر طور که بخواهیم با حادثه‌ها برخورد کنیم.

 اگر حادثه‌ای را براساس جایگاه تاریخی‌ا‌ش ارزیابی کنیم متوجه خواهیم شد حتی اگر بخواهیم آن حادثه را حذف کنیم مجبوریم در فکر عبور از آن باشیم و نه در فکر درگیری با آن.

از این جهت که ظاهراً سن بنده از حضار محترم بیشتر است می‌خواهم به عنوان نمونه تجربه‌هایی را که در دل یک تاریخ با آن روبه‌رو بوده‌ام، از زاویه‌ی نگاه به جایگاه تاریخی حوادث آن‌ها را با شما در میان بگذارم تا گذشته را چراغ راه آینده قرار دهیم.

 نظر به حادثه‌های گذشته‌ نشان می‌دهد کدام جریان در جایگاه تاریخی‌اش قرار نداشته و با همه‌ی تلاشی که برای بقای آن شد، باقی نمانده و کدام جریان در جایگاه تاریخی خودش ظهور کرد و همچنان رشد کرد و جلو آمد. در کشور ما و در هر شهری، قبل از انقلاب چندین گروه مذهبی با گرایش‌های مختلف فعّال بودند، بعضی از گروه‌‌ها اصالت را به غرب می‌دادند و سعی داشتند اسلامی را مطرح کنند که هماهنگ با غرب باشد، مثل گروه‌هایی که نزدیک به تفکر انجمن حجتیه بودند و یا بعضی‌ از گروه‌ها که به ظاهر خیلی انقلابی بودند و می‌خواستند در عرض مدت کوتاه همه‌چیز را به سامان بیاورند و در این راستا هرکس که مانع آن‌ها بود را به عنوان ضد انقلاب به قتل می‌رساندند، مثل باند سید مهدی هاشمی که ملاحظه کردید چگونه هر دو گروه بی‌تاریخ ماندند. در بین این دو طیف، گروه‌های دیگری قرار داشتند مثل نهضت آزادیِ آقای مهندس بازرگان، با این رویکرد که شاه باید سلطنت بکند نه حکومت.

عموماً این گروه‌ها هیچ‌کدام تاریخ خود را نمی‌شناختند و نمی‌دانستند در کجای تاریخ هستند. حجتیه‌ای‌ها فکر می‌کردند فرهنگ غربی همه‌ی آینده تاریخ را تصاحب خواهد کرد و باید در ذیل آن فرهنگ خود را سر و سامان داد و ملی مذهبی‌ها در عین پذیرفتن نگاه حجتیه‌ای‌ها نسبت به غرب، سعی می‌کردند نظام شاهنشاهی را کنترل کنند، بدون آن‌که مخالف نظام شاهنشاهی باشند و جریان‌های نزدیک به سید مهدی هاشمی هم بدون آن‌که بدانند چه می‌خواهند و بدون آن‌که بدانند در کجای تاریخ هستند فقط آنچه را بود نمی‌خواستند، غافل از آن‌که باید براساس آن‌چه می‌خواهند نسبت به نبایست‌ها موضع‌گیری کنند وگرنه دشمن مسیر بعدی را برایشان تعیین می‌کند، همان بلایی که به طور سریع بر سر مجاهدین خلق آمد و آن‌ها را تا منافقین خلق جلو برد.

از آن‌جایی که ما بعد از چهل سال می‌توانیم جایگاه تاریخی آن گروه‌ها را درست ارزیابی کنیم می‌توانیم جایگاه خودمان را نیز نسبت به انقلاب اسلامی که یک جریان ریشه‌دار در تاریخ معاصر است و در واقعه‌ی «غدیر» ریشه دارد، ارزیابی نمائیم.

**عبور یا حذف**

نکته‌ای که در شناخت جایگاه جریان‌ها بسیار حائز اهمیت است چگونگی برخورد با آن‌ها است، از این زاویه که آیا جریان‌های مورد نظر ما آینده دارند یا بی‌آینده‌اند و ملاک آینده‌دار‌بودن یا بی‌آینده‌بودن یک جریان فکری چیست و با هرکدام چگونه باید برخورد کرد که براساس جایگاه تاریخی‌شان با آن‌ها برخورد کنیم؟ برای آن‌که بحث‌مان کمی ملموس شود، نهضت آزادی را در پنجاه ساله‌ی اخیر بررسی کنید که چگونه ابتدا به عنوان شاخه‌ی مذهبیِ جبهه‌ی ملی، خود را تعریف کرد بدون آن‌که از آرمان‌های دکتر مصدق که معتقد بود شاه باید سلطنت کند نه حکومت، فاصله بگیرد، چگونه انقلاب اسلامی به کمک روشی که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» داشتند از نهضت آزادی عبور کرد، به این معنا که انقلاب اسلامی اهداف خود را مدّ نظر قرار داد و بر آن اساس از آن‌ها هم دعوت کرد که مدیریت دولت موقت را به عهده گیرند. عده‌ای متوجه فاصله آن‌ها با اهداف نظام نبودند و آن‌ها را کاملاً پذیرفتند و جامعه‌ی ایدآل اسلامی را به همان‌گونه می‌شناختند که امثال آقای مهندس بازرگان مدّ نظر داشت. عده‌ای هم مثل مرحوم شهید محمد منتظری ابداً تحمل کارهای دولت موقت را نداشتند و لذا آنقدر از کارهای دولت موقت عصبانی شده بود که پدرش او را متهم کرد که به جهت شکنجه‌های ساواک اختلال فکری پیدا کرده است. شخصیت‌هایی مثل شهید بهشتی که متوجه جایگاه فکری نهضت آزادی بودند می‌دانستند که فکر امثال بازرگان در آن زمان مخاطب‌هایی در بین مذهبی‌های تحصیل کرده دارد، مرحوم شهید بهشتی و همفکران او فرصت را غنیمت شمردند تا نشان دهند این فکر نمی‌تواند مدیریت اجرایی انقلاب را به‌دست گیرد و افکار آن‌ها موانعی را در مسیر انقلاب ایجاد می‌کند و لذا در عین مدارا با دولت موقت، نظر بر اهداف اصلی انقلاب داشتند و این‌که چگونه باید انقلاب اسلامی از این فکر عبور کند. مرحوم شهید منتظری تحمل چنین مدارایی را نداشت و شاید سیره و فرهنگ عبور تاریخی از یک جریان فکری را نمی‌شناخت و لذا شدیداً با دکتر بهشتی درگیر شد و تهمت‌های تندی به ایشان زد که البته بعداً متوجه تندروی خود شد و به ایشان گرایش پیدا کرد و هر دو در زیر یک سقف شهید شدند و از آن جایی که شور محمد منتظری شور رسیدنِ هر چه بیشتر به اهداف انقلاب بود، حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌‌تعالی‌علیه» بعد از شهادت محمد در تسلیت به پدرشان تعبیرِ «محمد ما و شما» را به کار بردند.[[2]](#footnote-2)

مرحوم شهید محمد منتظری متوجه نبود بازرگان به عنوان یک فکر در ذیل فرهنگ مدرنیته، یک مرحله از تاریخ ما است و باید کاری کنیم که مردمِ معتقد به انقلاب اسلامی جایگاه آن فکر را بشناسند و آن رویکرد را بچشند تا بتوانند به‌درستی از آن فکر عبور کنند، چیزی که مرحوم شهید بهشتی و مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» در آن زمان به خوبی می‌دانستند و بدون آن‌که عصبانی شوند و بخواهند آن فکر را نادیده بگیرند و یک شبه کارش را تمام کنند، بستر عبور از آن فکر را فراهم می‌کردند، چون بین عبور از یک فکر با حذف آن فکر تفاوت قائل بودند.

اگر ما در همان ابتدای انقلاب با آن درایت از فکر آقای بازرگان درست عبور نکرده بودیم، با روی کارآمدن دولت اصلاحات، جریان نهضت آزادی هدایت فکری جریان اصلاحات را به کلی در دست می‌گرفت و در موجِ رجوعِ مردم به آقای خاتمی، ما با حاکمیت افکار ملی‌مذهبی‌ها روبه‌رو می‌شدیم، در حالی‌که از جهاتی بسیار فرق است بین ملی‌مذهبی‌ها که به‌کلی منکر ولایت فقیه‌اند با آقای خاتمی که با تأکید بر قانون اساسی و جایگاه ولایت فقیه، ولایت فقیه را می‌پذیرد و آرمان‌شهر خود را در نظامی جستجو می کند که فرهنگ غربی آن را تعریف کرده است. عزیزان متوجه باشند ممکن است کسی که حوصله‌ی فکرکردن در این امور را نداشته در یک جمع‌بندی به این نتیجه رسیده باشد که ملی‌مذهبی‌ها و طرفداران فکری آقای محمد خاتمی هر دو یکی هستند، چنین کسی متوجه نیست جایگاه تاریخی افراد و افکار آن‌ها در تحلیل موقعیت آن‌ها و چگونگی عبور از آن‌ها بسیار فرق می‌کند، هر چند آقای خاتمی نسبت به اهداف انقلاب از آن جهت که رهبری انقلاب را جلو می‌برند، زاویه داشته باشد.[[3]](#footnote-3)

**انقلاب اسلامی و توانایی عبور از جریان‌های انحرافی**

 *در مثالی که در رابطه با مرحوم شهید محمد منتظری آوردم می‌خواستم عرض کنم باید متوجه بود انقلاب اسلامی در شرایط تاریخی خود طوری است که می‌تواند از جریان‌هایی مثل نهضت آزادی عبور کند و وظیفه‌ی ما است که با تأکید بر اهداف انقلاب اسلامی و نقد آن جریان که رویکرد غربی دارد، شرایط عبورِ انقلاب را از این جریان‌ها فراهم کنیم. اولین سؤالی که برای عزیزان پیش می‌آید آن است که انقلاب چه خصوصیاتی دارد که می‌تواند از این نوع افکار عبور کند و در دام این افکار استحاله نگردد. مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» بعد از دولت‌های آقای هاشمی و آقای خاتمی فرمودند:*

 *«بعضي از مديريت‌ها در بخشي از برهه‏هاي اين سي سال زاويه‏هائي با مباني انقلاب داشتند؛ اما ظرفيت انقلاب توانست اين‌ها را در درون خود قرار بدهد؛ آن‌ها را در كوره‏ي خود ذوب كند؛ هضم كند و انقلاب بر ظرفيت خود، بر تجربه‏ي خود بيفزايد و با قدرت بيشتر راه خود را ادامه بدهد. آن كساني كه مي‌خواستند از درونِ اين نظام، به نظام جمهوري اسلامي ضربه بزنند، نتوانستند موفق بشوند. انقلاب راه خود را، مسير مستقيم خود را با قدرت روزافزون تا امروز ادامه داده است و همه‏ي كساني كه با انگيزه‏هاي مختلف در درون اين نظام قرار گرفته‏اند، خواسته يا ناخواسته، به توانائي‏هاي اين نظام كمك كردند. به اين حقيقت بايستي با دقت نگاه كرد؛ اين ظرفيت عظيم، ناشي از همين جمهوريت و اسلاميت است؛ از همين مردم‏سالاري ديني و اسلامي است؛ اين است كه اين ظرفيت عظيم را به‌وجود آورده است. و راز ماندگاري و مصونيت و آسيب‏ناپذيري جمهوري اسلامي هم اين است و اين را جمهوري اسلامي در ذات خود دارد و إن‏شاءالله آن را همواره حفظ خواهد كرد.»[[4]](#footnote-4)*

آن وقتی‌که ما نگران آینده‌ی انقلاب بودیم که چرا آن مسائل از طریق دولت‌های سازندگی و اصلاحات برای انقلاب پیش آمده، مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» با بصیرت و مدیریتِ حکیمانه‌ی خود سعی داشتند انقلاب را از این مراحل عبور دهند و در راستای عبور جامعه از این مراحل، مردم را هدایت می‌کردند، بدون آن‌که بخواهند آن گروه‌ها و افکار را به روش‌های غیر حکیمانه حذف کنند. مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» دولت اصلاحات را به عنوان یک جریان بی‌ریشه مدّ نظرشان داشتند و از آن طرف متوجه بودند انقلاب اسلامی توانایی عبور از آن را دارد، به این معنا که در آینده‌ی انقلاب آن نوع فکر نمی‌تواند حضور داشته باشد. چون آنچه مردم مدّ نظر دارند با آنچه دولت اصلاحات می‌خواست انجام دهد یکی نبود.

اگر بتوانیم جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسیم به راحتی جایگاه جریان‌هایی مثل دولت اصلاحات و دولت سازندگی و اصول‌گراییِ حزبی و قبیلگی را خواهیم شناخت و متوجه بی‌آینده بودن آن‌ها در انقلاب خواهیم شد. مرحوم شهید منتظری در آن زمان می‌خواست دولت موقت را از جلو انقلاب حذف کند ولی تقدیر الهی آن بود که انقلاب اسلامی از آن جریان عبور کند تا در آینده‌ی تاریخ ما دوباره گرفتار چنین فکری نباشیم، فرق عبور از یک جریان فکری با حذف آن جریان در این نکته‌ی مهم است.

بنای همه‌ی‌ ما باید این باشد که از ریزش نیروهای انقلاب جلوگیری کنیم. ما حتی به تأسی از رسول خدا که به ابوسفیان و همفکرانش فرمودند: «اِذْهَبُوا وَ اَنْتُم الْطُلَقاء» بروید شما را آزاد کردیم، باید عمل کنیم چون می‌دانیم تاریخی شروع شده که امثال ابوسفیان بخواهند و نخواهند دیگر در آن تاریخ جایی ندارند. با ظهور انقلاب اسلامی تاریخ جدیدی به وجود آمده که دست و زبان و فکر و دل مردم به چیز دیگری غیر از غرب نظر دارد و اگر ما جایگاه انقلاب اسلامی را در شرایط تاریخی‌اش بشناسیم می‌فهمیم هر حادثه‌ای جایگاهش کجا است و به کجا ختم می‌شود، در چنین فضایی می‌توانیم فکر کنیم و سخن بگوئیم و به تفاهم برسیم.

**آینده‌داری انقلاب اسلامی**

بنده با این نیت سخن می‌گویم تا از همدیگر بپرسیم ما در کجای تاریخ‌مان هستیم؟ شما این را از حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» شنیدید که فرمودند: «این قرن، قرنِ نابودی ابرقدرت‌ها است» از خود بپرسید ایشان با چه ملاکی این سخن را گفتند؟ مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» در طلوع نهضت‌های بیداری اسلامی در مقابل آن‌هایی که گفتند بهار عربی شروع شده، فرمودند: «این قرن قرنِ اسلام است» حساسیت برای فهمیدن جایگاه‌های این سخنان به شما کمک می‌کند تا بفهمید هر حادثه‌ای جایگاهش کجا است و به کجا ختم می‌شود و زندگیِ خود را در زیر کدام سایه قرار دهید.

قرآن می‌فرماید وقتی شرایط نابودی یک فکر و فرهنگی در تاریخ فراهم شد: «مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»[[5]](#footnote-5) هرگز اجل آن امت نه جلو می‌افتد و نه به تأخیر می‌انجامد. دکتر شریعتی می‌گفت: «ابوسفیان خوب فهمید که اسلام آمده است که بگوید ای ابوسفیان: تو دیگر جایی نداری» به همین جهت ابوسفیان در آن ابتدا سخت در مقابل اسلام ایستاد و چند جنگ را برای نابودی اسلام مدیریت کرد، پس از آن‌که فهمید جریان جدیدی وارد تاریخ شده، بدون آن‌که یک روز از ته قلب اسلام را بپذیرد، خود را داخل مسلمانان جا زد. ابوسفیان چون نقطه ضعف‌های خود را و نقطه قوت‌های اسلام را درک کرد خواست به نظر خود وارد تاریخ جدید شود و خود را در تاریخ جدید ادامه دهد بدون آن‌که تغییر هویت داده باشد و این ناشی‌گری را بعضی‌ها در تاریخ انقلاب نیز انجام دادند ولی با همه‌ی زرنگی که به خرج دادند نتوانستند خود را از بی‌آیندگی رهایی ببخشند، چون به اسلامی که آینده‌ی تاریخ را در دست دارد نپیوستند بلکه خواستند اسلام را به خود پیوند بزنند. این‌که امویان این همه اصرار دارند هیچ اسمی از امیرالمؤمنین در میان نباشد، چون اسلام و امیرالمؤمنین به همدیگر پیوند خورده بود و احساس می‌کردند این جریان عین آینده‌داری است، فکر کردند می‌توانند خود را به جای علیبه اسلام پیوند بزنند و با آینده‌داری اسلام، آینده‌دار شود و تلاش معاویه برای ولایت‌عهدی یزید در همین راستا بود، غافل از آن که این‌ها از جنس اسلامی که آینده‌ی تاریخ را تغذیه می‌کند و جلو می‌رود نیستند و به همین جهت پس از هزار ماه اصرار بر ماندن بالأخره طومار امویان بسته ‌شد.

وقتی تاریخ را نگاه کنید از خود می‌پرسید چرا اهل البیت اینقدر اطمینان دارند که آینده از آنِ آن‌ها است؟ از حضرت امام باقر داریم که در شرح آیه‌ی: «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»[[6]](#footnote-6) فرمودند: «نَحْنُ اَهْلُ الْعَاقِبَة» می‌فرمایند: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ- «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»‏ أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِيَ الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ»[[7]](#footnote-7) در کتاب علی یافتیم این که قرآن می‌فرماید: «زمین را برای کسانی از بندگانمان قرار می‌دهیم که می‌خواهیم و عاقبت از آن متقین است» من و اهل البیتِ من آن‌هایی‌اند که زمین را برای آن‌ها قرار داد و مائیم آن متقینی که عاقبت از آنِ آنان است. اگر با دید وجودی به این سخن حضرت نگاه کنیم که می‌گویند: مائیم اهل عاقبت، می‌فهمیم راز این اطمینان آن است که جایگاه تاریخی حادثه‌ها و حاکمیت‌ها را می‌شناختند و می‌دانستند آن‌ها هستند که همواره تاریخ را به سوی اهداف نهایی‌اش مدیریت می‌کنند و به همین جهت هرجا حیاتی را در تاریخ مشاهده می‌کنید به جهت حضور فرهنگ اهل‌البیت است مثل انقلاب اسلامی که با مدیریت فرهنگ اهل‌البیت ظهور و ادامه می‌یابد. اهل‌البیت در سراسر تاریخ حاضرند و نمی‌گذارند قداست دروغین مأمون عباسی‌ها به انتها برسد، در همین‌ راستا انقلاب اسلامی آرمانی را در مقابل بشر امروز قرار داد که نه‌تنها جهان اسلام دیگر نمی‌تواند دیکتاتورها را تحمل کند حتی جهان غرب نیز نمی‌تواند نظام سرمایه‌داری را تحمل نماید.

دلیل حضور تاریخی علی بعد از شهادت حضرت، به قتل رساندن مُحبین امیرالمؤمنین است و این نشان می‌دهد که حضرت علی به پایان نرسیده است. و عجیب است که به زعم دشمنان علی باید محبین علی به دست کسانی به قتل برسند تا تصور مقابله‌ی جبهه‌ی حق با باطل از دل آن بیرون نیاید. باید از نظر امویان محبّین علی به‌دست حجاج بن یوسف ثقفی که حافظ قرآن است کشته شوند تا موضوعِ حق و باطل در میان نباشد. هیچ‌وقت نمی‌شود محبین امیرالمؤمنین را به دست انسانی وحشی مثل چنگیزخان به قتل برسانند به همین جهت نهایت حیله‌گری را در این امر به کار برده‌اند.

جایگاه تاریخی فرهنگ‌ها

عرض بنده آن است که متوجه باشید وقتی امویان و سپس عباسیان مُحبّین علی را دشمن خود می‌بینند پس نشان می‌دهد علی در همه‌ی تاریخ حاضر است. امام صادق هم با توجه به چنین حضور تاریخی حوصله به خرج می‌دهند تا شرایط عبور جامعه‌ی اسلامی از آنچه باید از آن عبور کند فراهم گردد. عبدالله بن حسن در زمان امامت امام صادق اصرار دارد: حالا که امویان ضعیف شدند ما بنی هاشم کار را در دست بگیریم و بر حاکمیت فرزندش محمد تأکید داشت. حضرت صادق می‌فرمایند: «این کار را نکنید زیرا هنوز زمان آن نرسیده و اگر تو ای عبدالله گمان داری مهدیِ موعود فرزند تو است بدان که او نیست. حضرت دست بر پشت ابوالعباس سفاح زد و فرمود این مرد و برادرانش و فرزندانش به سلطنت می‌رسند.[[8]](#footnote-8) امام صادق و سایر ائمه متوجه‌اند در آن شرایط، زمانه ظرفیت حاکمیت امامی را که از حقیقت سخن بگوید ندارد و مردم هنوز توان درک مقام قدسی امامی را ندارند که بی‌چون و چرا فرامین او را بپذیرند تا از طریق چنین مدیریتی امور جامعه جلو برود. در مناقب ابن شهر آشوب هست که مأمون الرقّى گفت: محضر آقايم حضرت امام صادق بودم كه سهل بن حسن خراسانى وارد شد و سلام عرض كرد و نشست و گفت: اى پسر پيامبر، شما اهل محبت و مهربانى هستيد و شما اهل بيت امّت‌ايد، چه چيزى مانع شما مى‏شود كه از حق خودتان [اعراض كنيد] و بنشينيد در حالى كه يك صد هزار شيعه داريد كه در پيش شما شمشير مى‏زنند؟! فرمود: اى خراسانى بنشين، خدا حق شما را رعايت كند، سپس به [يكى از كنيزان به نام‏] حنيفه فرمود: تنور را روشن كن، او تنور را روشن كرد تا اين‌كه كاملا گداخت و بالاى آن سفيد و روشن شد، آنگاه امام صادق به او فرمود: اى خراسانى بلند شو در تنور بنشين، خراسانى گفت: اى آقايم، اى فرزند پيامبر خدا، مرا با آتش معذب نكن، از من درگذر، خدا از شما درگذرد. امام فرمود: از تو درگذشتم، مأمون رقّى گفت: در اين اثنا، هارون مكى وارد شد و كفش‌هايش در انگشت سبابه‏اش بود. عرض كرد: اى پسر پيامبر سلام بر شما باد، امام به او فرمود: كفش‌هايت را رها كن و در تنور بنشين. او كفش‌هاى خود را كنار گذاشت و سپس داخل تنور شد و امام در رابطه با خراسان مشغول گفتگو با خراسانى شد، سپس فرمود: اى خراسانى بلند شو و به تنور نگاه كن، خراسانى بلند شد و هارون مکی را ديد چهار زانو در داخل تنور نشسته است. سپس سالم و سر حال بيرون آمد و به ما سلام گفت. امام به مرد خراسانی گفت: در خراسان چند نفر مثل اين را پيدا مى‏كنى. جواب داد: به خدا سوگند حتى يك نفر هم پيدا نمى‏شود، امام فرمود: به خدا سوگند حتى يك نفر! و سپس گفت: اما ما خروج نمى‏كنيم در زمانى كه در آن پنج نفر را پيدا نمى‏كنيم كه يار و ياور ما باشد، ما به وقت خروج داناتر هستيم.»[[9]](#footnote-9)

حضرت با ایجاد این صحنه می‌خواهند روشن کنند شرایط تحقق هر فرهنگی جایگاه خاصی در تاریخ دارد تا گمان نکنیم هر حادثه‌ای را در هر زمانی می‌توانیم محقق کنیم. آری باید مثل امامان سعی نمائید از تنگناهای تاریخی که مانع تحقق آرمان‌هایتان است عبور نمائید و شرایط را جهت تحقق آن آرمان‌ها فراهم کنید. تاریخ شیعه منتظر شعوری است که انسان‌ها بتوانند نسبت خودشان را با امام معصوم درست تعریف کنند وگرنه همیشه چند نفری بوده‌اند مثل مالک اشتر و یا عمار یاسر که نسبت خود را با امیرالمؤمنین درست تعریف کرده‌ باشند ولی تاریخ منتظر جامعه‌ای است که در فرهنگ عمومی انسان‌ها معنای خود را مثل معنایی که مالک اشتر برای خود نسبت به امام تعریف کرده بود، تعریف کنند. درست است که ابن عباس در اردوگاه امیرالمؤمنین است ولی ابن عباس با تحلیل وارد این اردوگاه شده و نه با این نگاه که علی منصوب خدا است تا جامعه‌ی اسلامی را با هدایت الهی جلو ببرد، به همین جهت وقتی فرزندان او حاکمیت را در سلسله‌ی عباسیان به‌دست گرفتند همان برخوردی را با اهل البیت کردند که بنی امیه انجام دادند.

انقلاب اسلامی، فتحی تاریخی

هنر ما آن است که با شروع انقلاب اسلامی در عین آن که چشم خود را از اهداف آن برنمی‌داریم آن را به عنوان یک فتح تاریخی بدانیم و مراحل رسیدن به آن اهداف را بشناسیم تا بتوانیم از موانع عبور کنیم و امیدوار به وعده‌ی خداوند باشیم که وعده‌ی الهی در شروع تاریخی جدید، تخلف‌ناپذیر است. اگر کسی تاریخ آن زمان را که پیامبر خدا مأمور شدند علی را به عنوان ادامه‌ی اسلام معرفی کنند، می‌شناخت به خوبی مثل پیامبر می‌فهمید زمینه‌ی پذیرش چنین پیشنهادی فراهم نیست. وقتی خدا می‌فرماید: ای پیغمبر تو درست می‌فهمی که زمینه‌ی پذیرش علی هنوز فراهم نیست ولی این دست و آن دست نکن، علی را معرفی کن و اگر معرفی نکنی رسالت خود را به انتها نرسانده‌ای، خداوند می‌خواهد تاریخ جدیدی را در ادامه‌ی اسلام شروع کند تا به مرور زمینه‌ی فعلیت یافتن آن فرا رسد.

پیامبر خدا به خوبی تشخیص داده بودند که جریان‌های سیاسی و قبیلگی، غدیر را نادیده می‌گیرند ولی با این‌همه خداوند می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرينَ»[[10]](#footnote-10) ای پیامبر چرا معطل هستی؟ چون طبق روایات و اشاراتی که رسول خدا در سخنانشان قبل از غدیر در مکه و منا دارند، معلوم است که قبلاً خداوند موضوع وصایت علی را با رسول خدا در میان گذاشته و لذا در این آیه تهدید می‌کند و می‌فرماید: «وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ» اگر آن عمل را انجام ندهی، هیچ نتیجه‌ای از رسالت خود نمی‌گیری و عملاً رسالت خود را ابلاغ نکرده‌ای. تحلیل پیامبر این بود که زمینه‌ی تاریخی معرفی علی فراهم نیست، خودِ خدا این نور را به پیامبرش داده که می‌فهمد زمینه‌ی تاریخی این موضوع فراهم نیست، بعد هم که موضوع طرح شد ثابت شد شرایط همان‌طوری بود که رسول خدا پیش‌بینی می‌کردند. به طوری که نضربن حارث بن کلده با شنیدن جریان غدیر گفت: خدایا اگر محمد حق است و آنچه می‌گوید از نزد تو است پس سنگی بر ما ببار یا ما را به عذابی الیم مبتلا کن، که سنگی از آسمان آمد و بر آن ملعون افتاد. و آیه‌ی «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ»[[11]](#footnote-11) نازل شد.[[12]](#footnote-12) خدا در عین تأیید تحلیل رسول خدا، نکته‌ا‌ی را در ادامه آیه می‌فرماید که «وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرينَ» ای پیامبر! خداوند تو را و رسالت تو را از دست مردم حفظ می‌کند و کاری می‌کند که نقشه‌شان به آن نهایتی که می‌خواهند نرسد. تفسیر قسمت آخر آیه را در تفسیر المیزان ملاحظه کنید که به چه معنایی خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرينَ»[[13]](#footnote-13) تفسیر المیزان نگاه بسیار دقیقی به این قسمت انداخته ‌است. اگر این قسمت از آیه را بدهید به دست کسی که حضور حق را در مراحل گوناگون تاریخ نمی‌شناسد تا تفسیر کند. می‌گوید یعنی خداوند کافرین را هدایت نمی‌کند. از خودش نمی‌پرسد اگر خدا کافران را هدایت نمی‌کند، پس مسلمان‌ها را هدایت می‌کند؟ پس پیامبران را برای چه کاری فرستاد، مگر نفرستاده تا کافران را هدایت کند؟ اما اگر این آیه را ببرید در تاریخ خودش معلوم می‌شود می‌خواهد به پیامبر مژده بدهد، اولاً: این‌ها که در مقابل مدیریت علی جهت هدایت جامعه ایستاده‌اند کافرند، ثانیاً: درست است این کافران نقشه‌هایی می‌کشند ولی نقشه‌هایشان نتیجه نمی‌دهد و خداوند آن‌ها را در نقشه‌هایشان هدایت نمی‌کند و معلوم است وقتی خداوند کسانی را هدایت نکرد کارشان بی‌ثمر خواهد شد.

خداوند خطاب به رسول خدا در آخر آیه می‌فرماید: درست است متوجه هستی عده‌ای نقشه می‌کشند که پیام غدیر به حاشیه رود و آن را تحریف می‌کنند ولی به تو مژده می‌دهم که نتیجه نمی‌گیرند. این‌ها سقیفه را ساختند برای نادیده گرفتن غدیر و قبل از آن هم در آن صحیفه متحد شدند که نگذارند جریان غدیر پا بگیرد.[[14]](#footnote-14) ولی به آن نتیجه‌ای که می‌خواستند نرسیدند و فرهنگ غدیر به عنوان یک فتح تاریخی، با وعده و مژده‌ی خدا ادامه یافت و انقلاب اسلامی صورت وعده‌ی خداوند است به پیامبر و به یک معنا روح توحید است در موطن تاریخ امروزمان، به همان معنایی که غدیر ادامه‌ی نبوت بود تا توحید در حجاب جاهلیت قرار نگیرد. اگر جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را غیر از این تصور بفرمائید، نه‌تنها به انقلاب که به خودتان هم جفا کرده‌اید، همان‌طور که امثال بنی صدر و بعضی از سیاسیون و جبهه‌ها و حزب‌های قبیله‌ای به خود جفا کردند، چه آن احزاب، اصولگرا باشند ولی قبیله‌ای فکر کنند[[15]](#footnote-15) و چه غیر اصولگرا باشند، با نگاه غلط به انقلاب اسلامی، خود و جریان خود را بی‌تاریخ و بی‌آینده کردند، اصولگرایی واقعی این است که بتوانیم جایگاه انقلاب اسلامی را به عنوان حضور روح توحید در این زمان بدانیم.

امویان و عباسیان بسیار تلاش کردند تا مسلمانان جهانِ اسلام به اهل البیت، به عنوان کسانی که شایستگی مدیریت دینی و سیاسی آن‌ها را دارند، رجوع نکنند و عنصر تُرک در دربار بنی‌العباس در جسارت به اهل البیت مشهور بود، در هر حال و به هر دلیلی هارون و مأمون به امام رضا می‌گفتند پسر عمو، ولی شاخصه‌ی ترکان عثمانی ضدیت با اولاد امیرالمؤمنین بود، با این‌همه درست در اوج حاکمیت ترکان عثمانی، با ظهور سلسله‌ی صفویه، تشیع به عنوان یک دولت ظهور کرد و شیعه حضور تاریخی خاصی پیدا نمود و به یک معنا به فتح تاریخیِ خاص خود دست یافت. همان‌طور که ما با ظهور انقلاب اسلامی به فتح تاریخی خاص خود دست یافتیم و از این جهت که سلسله‌ی صفویه فتح تاریخیِ ظهور حکومتی شیعی است، جایگاه ذیقیمتی در تاریخ ما دارد، هر چند بعضی از عناصر این سلسله درست عمل نکردند و یا بعضی از اعمال ناشایست از بعضی از آن‌ها به چشم می‌خورد. به نظر بنده اشتباهی که آقای دکتر شریعتی داشت ولی امثال مقام معظم رهبری از آن اشتباه بری بودند، غفلت از جایگاه تاریخی سلسله‌ی صفوی است. دکتر شریعتی با طرح تشیع علوی و تشیع صفوی، سراغ ضعف‌های جزئیِ بعضی از پادشاهان صفوی می‌رود و یا اشکال می‌گیرد که چرا مرحوم مجلسی پادشاه صفوی را تمجید کرده است، غافل از این که علماء ما متوجه شده‌اند با ظهور دولت صفوی تاریخ جدیدی شروع شده و لذا امثال شیخ بهایی و محقق کرکی از بعلبک حرکت می‌کنند و به سوی دربار صفوی می‌آیند تا مسیر آینده‌ی تاریخ را مدیریت کنند، چون می‌فهمند جایگاه دولت صفوی در تاریخ چه جایگاهی است و این مسیر به حاکمیت تشیع با فرهنگ علی منتهی می‌شود و نه به حاکمیت شاه عباس صفوی. تاریخ‌دانانی مثل آقای دکتر موسی نجفی به خوبی متوجه روحیه‌ی تمدن‌سازی سلسله‌ی صفوی در ذیل اسلام اهل البیت شده‌اند و با توجه به این نکته است که مقام معظم رهبری«حفظه‌الله»‌ در مقایسه با صفویه، قاجار را شدیداً می‌کوبند در حالی که برای صفویه ارزش قائل‌اند،[[16]](#footnote-16) این نوع ارزش‌گذاری که رهبری نسبت به صفویه دارند به جهت فهمی است که نسبت به جایگاه تاریخی سلسله‌ی صفویه دارند نه افراد آن. مشکل دکتر شریعتی نسبت به سلسله‌ی صفویه را همین امروز بعضی‌ها نسبت به انقلاب اسلامی دارند که نمی‌توانند جایگاه تاریخی انقلاب را بفهمند، می‌گویند اگر انقلاب اسلامی شده چرا هنوز بی‌حجابی هست و ادارات ما اسلامی نیست، این‌ها غافل‌اند از این که همیشه انحطاط‌ها فرایند هستند و طول می‌کشد تا تمدن جدیدی به جای تمدن قبلی با عالَم مخصوص به خودش، حاکم شود. ما در طلیعه‌ی گذارِ تاریخی از فرهنگ غربی به فرهنگ دینی هستیم و نه در پایان آن، طلیعه یعنی آغاز یک آغاز، عمده فهم جایگاه تاریخی این پدیده است. از عظمت تاریخی سلسله صفویه همین بس که دولت عثمانی حاضر شد با نادرشاه کنار بیاید به این شرط که نادرشاه از این که صفویه مذهب رسمی کشور را تشیع اعلام کرده بودند کوتاه بیاید و با کوتاه آمدن نادرشاه، نادرشاهی که در اذهان مردم به سردار ملی مشهور بود به ننگ ملی تبدیل شد.

**گله‌ امام خمینی**«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» **به بعضی از مقدسین**

جایگاه تاریخی سلسله‌ی صفوی دیگر به نادرشاه اجازه نمی‌دهد که بیاید و حضور تاریخی صفویه را - به عنوان شروع دولت شیعی - تغییر دهد و حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به همین معنا در رابطه با انقلاب اسلامی فرمودند: این ملت دیگر برنمی‌گردد، اگر من هم برگردم این ملت برنمی‌گردد. درست است که با تلاش دشمنانِ اسلام سلسله‌ی قاجار با آن نژاد مغولی‌اش آمد و عملاً حجابِ اسلام شیعه شد ولی ملاحظه کردید که مردم در اولین فرصت با طرح مشروطه، عزم عبور از قاجار را نشان دادند و خواستند با طرح رجوع به پارلمان، آراء ملتی در جامعه حاکم باشد که به اسلام و تشیع وفادار است. درست است که دشمن بیکار نمی‌نشیند و با جریان روشنفکریِ غرب‌زده سعی دارد انقلاب مردم را در نهضت مشروطه مصادره کند ولی ملاحظه می‌کنید که با طرح متمم قانون اساسی توسط شیخ فضل الله، روحیه‌ی تأکید بر عهد تشیع فرو ننشست و تأکید شد که باید هر قانونی که از مجلس می‌گذرد به تأیید مجتهدین برسد. عده‌ای که متوجه جایگاه تاریخی انقلاب مشروطه نیستند فقط به عیب‌ها می‌نگرند در حالی‌که اگر در دولت صفوی، شاه عباس است که منّت بر سر شیخ بهایی می‌گذارد و اجازه می‌دهد او حجت الاسلام باشد و حکم حجت الاسلامی را به او تنفیذ می‌کند. در مشروطه ما یک قدم جلوتر آمدیم و حالا این مراجع‌اند که در کنار نمایندگان مجلس شورای ملی، نماینده تعیین می‌کنند تا قوانینِ مصوب مجلس به تأیید اسلام برسد و این همچنان جلو آمد تا آنجایی که در انقلاب اسلامی حکم رئیس جمهور را هم باید ولیّ فقیه تنفیذ کند، به این معنا که با آن‌همه نقشه که در حذف حضرت علی کشیدند باز ایشان به تاریخ برگشت، زیرا فقیه از خودش چیزی نمی‌گوید جز آنچه خدا و رسول و امام می‌گویند. گله‌ای که حضرت امام از بعضی مقدسین و بعضی از مراجع داشتند در همین رابطه بود که آن‌ها اشکال می‌گرفتند چرا هنوز ادارات درست نشده و بعضی زنان بی‌حجاب‌اند، حضرت امام انتظار داشتند که آقایان متوجه شوند تاریخ جدیدی شروع شده و همه از این زاویه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را ملاحظه کنند که با طلوع انقلاب اسلامی بشر در مقیاس جهانی و در ایران به طور خاص وارد فاز تاریخیِ عبور از عالم مدرن شده، منتها این فازِ تاریخی مثل همه‌ی تحولات تاریخیِ دیگر امری ناگهانی نیست که سریعاً با ثمرات آن روبرو شویم بلکه یک فرایند طولانیِ تاریخی است، همان‌طور که انتقال از قرون وسطی به مدرنیته حد اقل 200 تا 250 سال طول کشید - از نیمه‌ی دوم قرن 12 میلادی تا نیمه‌ی دوم قرن 14، طلیعه‌های ظهور مدرنیته را در مثلاً شعری از فرانچسکو بتزاک از اولین شاعران مدرن تا داستان‌های هرزه و عشقی کامرون می‌توان یافت[[17]](#footnote-17)- بر همین اساس اگر از ظهور امری در تاریخ سخن می‌گوئیم به معنای ظهور ناگهانی و لحظه‌ای نیست. همان‌طور وقتی بحث از انحطاط مدرنیسم می‌کنیم به فرایند انحطاط نظر داریم که شروع آن انحطاط تا تحقق انقراض 200، 300 سال طول می‌کشد، تازه وقتی انحطاط به انقراض انجامید و تمدن جدید حاکم شد، محقق شدن تمدن جدید نیز یک فرآیند چند صد ساله است. مهم آن است که بدانیم وقتی جامعه و یا افرادی نظر به تمدن جدید داشتند در طول مدت فرآیند در تاریخی از نشاط و هدفداری و معنویت به سر می‌برند.

حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» انتظار داشتند که مقدسین متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی که رجوع به توحید دارد، بشوند، هرچند فضای دانشگاه‌های ما به راحتی وارد فرآیند جدید نشود و سعی بر محکم‌کردن مناسبات جهان مدرن در تئوری‌های سیاسی خود داشته باشد مثل کاری که آقای حسین بشیریه، با تئوری‌های خود بر سر بعضی از اعضاء حزب مشارکت آورد تا آن‌ها متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی نشوند و در نتیجه انقلاب را بی‌آینده بدانند و تحت تأثیر افکار امثال آقای سروش، خود را در مقابل فرهنگ غرب ببازند، ولی انقلاب اسلامی در محلی از تاریخ قرار دارد که این تلاش‌ها کاری از پیش نمی‌برد. جریان روشنفکریِ غرب‌زده از همان دولت سازندگی و با توجه به آمادگی آقای هاشمی چنین القاء کردند که انقلاب اسلامی حادثه‌ای است در کنار نظام مدرن و باید در چنین فضایی خود را تعریف کند و متأسفانه عده‌‌‌‌‌‌ای را تحت تأثیر این فکر قرار دادند و تا آنجا کار را جلو بردند که عده‌ای در زمان دولت سازندگی بورسیه‌ی تحصیل به خارج گرفتند تا به عنوان کارگزاران آینده‌ی نظام اسلامی بتوانند نظام ایران را در کنار فرهنگ مدرن جای دهند.

تفاوت دولت‌های نهم و دهم با دولت‌های قبلی در این بود که دولت نهم و دهم به خوبی متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی بود و از آن طرف انحطاط و انقراض تمدن غرب نیز از چشمش پنهان نبود و با این ملاک می‌توان فهمید چه نوع دولتی در آینده می‌تواند بستر تحقق اهداف انقلاب اسلامی باشد و چه نوع دولتی نمی‌تواند بستر تحقق اهداف انقلاب قرار گیرد، ضعف‌های اجرایی چیزی است که همه‌ی دولت‌ها دارند، زیرا ساختار فرهنگی و اقتصادی ما در حال حاضر در درون فرهنگ مدرنیته و تحت تأثیر آن است و ما در حال حاضر از این جهت در قسمت تاریک تاریخ‌مان به سر می‌بریم، با این تفاوت که با انقلاب اسلامی عزم عبور در ما ظهور کرده و این چیزی نیست که با ممانعت روشنفکرانِ تحت تأثیر غرب تغییر کند.

نفهمیدن جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی موجب شد که عده‌ای حساب کردند می‌توانند از خارج بیایند و همراه با روشنفکرانِ داخل، ارزش‌های انقلاب را دگرگون کنند، با این نیت دولت اصلاحات را در دست گرفتند. ولی یک چیز را متوجه نبودند و هنوز هم متوجه نیستند و آن جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی است. در حالی‌که مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» متوجه مسیر تاریخی انقلاب اسلامی بودند و بدون آن‌که برخورد مستقیمی با آن‌ها داشته باشند، با زنده نگه‌داشتن روح انقلاب آن جریان را بی‌خاصیت کردند. بر اساس این نگاه است که رهبری«حفظه‌الله» می‌فهمند؛ نه حزب مشارکت در تهران ماندنی است و نه ملک عبدالله در کشور سعودی، زیرا با ظهور انقلاب اسلامی چشم‌ها و قلب‌ها به جایی افتاده است که فرایند حاکمیت مردم را به جای حاکمیت قبایل و یا سرمایه‌داران دنبال می‌کند. جریان‌های داخلی هم باید بدانند اگر نتوانند خود را در ذیل شخصیت حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» قرار دهند، در فرآیند تاریخ جدید بیرون تاریخ‌اند، اگر صدها حزب هم تشکیل دهند و همه‌ی مراکز قدرت را هم در دست بگیرند، تا تکلیف خود را نسبت به انقلاب درست روشن نکنند نتیجه‌ای درازمدت از زحمات خود نمی‌گیرند.

این مثال‌ها را زدم تا بتوانم عرض کنم حال که روشن شد اگر جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسیم باید بدانیم ابتدا لازم است شخصیت اشراقی حضرت امام را پیدا کنیم و به تعبیر دیگر باید امام را آن‌طور که هست و نه آن طور که سیاسیون به ما معرفی می‌کنند، پیدا نماییم. بنده قبول ندارم که اکثر ما امام را پیدا کرده‌ایم ولی قبول دارم که افرادی مثل مقام معظم رهبری امام را پیدا کرده‌اند که البته لازم است دلایل و شواهدی برای این ادعایم عرض کنم که اگر درست بود شما هم این ادعا را بپذیرید.

**راز ریزش‌ها در انقلاب**

بنده معتقدم اگر بخواهم به شما عزیزان خدمت بکنم و با توجه به سن بیشتری که دارم و مختصر تجربه‌ای که به دست آورده‌ام، به شما کمک کنم، کمک من آن است که معلوم کنم شما در کجای تاریخ‌تان قرار دارید و برای این کار باید شخصیت امام را درست به شما نشان دهم، چیزی که تا حدّی در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»» به عهده گرفته‌ام. سعی بنده در آن کتاب آن بوده که عزیزان متوجه شخصیت اشراقی امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»» باشند و طوری خود را تربیت کنند که بتوانند با ملکوت خود، نظر به ملکوت حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بیندازند وگرنه سرنوشتی جدای سرنوشت سیاسیون سیاسی‌کار نخواهید داشت.

این که عرض کردم مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را پیدا کردند به جهت تعبیراتی بود که ایشان نسبت به امام دارند. تعبیراتی که حکایت از عمق بینش ایشان نسبت به امام می‌کند. بنده یک جمله از رهبری در اولین روزهایی که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» رحلت کردند می‌آورم و یک جمله هم از روزهای اخیر. دقت در بقیه‌ی صحبت‌های ایشان را به عهده‌ی خودتان می‌گذارم.

ایشان در سال 1368 می‌فرمایند: «امام خمینی شخصیتی آنچنان بزرگ بود که در میان بزرگان و رهبران جهان و تاریخ به جز انبیاء و اولیاء معصومین به دشواری می‌توان کسی را با این ابعاد و این خصوصیات تصور کرد. آن بزرگوان قوّت ایمان را با عمل صالح و اراده‌ی پولادین را با همت بلند و شجاعت اخلاقی را با هضم و حکمت و صراحت لهجه را با بیان صدق و متانت و صفای معنوی و روحانی را با هوشمندی و کیاست و تقوا و ورع را با سرعت و قاطعیت و ابهت و صلابت رهبری را با رقّت و عطوفت و خلاصه بسی خصال نفیس و کمیاب را که مجموعه‌ی آن‌ها در قرن‌ها و قرن‌ها به ندرت ممکن است در انسان بزرگی جمع شود و همه و همه را با همت داشت الحق شخصیت آن عزیز یگانه شخصیتی دست نایافتنی و جایگاه والای انسانی او جایگاهی دور از تصور و اساطیر گونه است.»[[18]](#footnote-18)

و در تاریخ 21/11/90 می‌فرمایند:

«امام عزیز ما آن مرد عظیمی که بلا شک خداوند لمعه‌ای و لمحه‌ای از انوار طیبه‌ی نبوت‌ها را در وجود او قرار داده بود»

ملاحظه کنید کسی دارد این سخنان را می‌گوید که اولاً: در هوش و فراست زبان‌‌زد خاص و عام است. ثانیاً: نشان داده به خوبی الفاظ را در جای خود به کار می‌برد. حالا چنین فردی می‌گوید: خداوند از همان نوری که به انبیاء خود داد به حضرت امام داده. این سخن را یک آدم عامی نمی گوید که نفهمد نور انبیاء یعنی چه. آیا کسی از اهل فکر را می‌شناسید که چنین تعبیراتی را برای حضرت امام به کار برده باشد؟ آیا نباید بپذیریم مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» چیزهایی در شخصیت امام دیده‌اند که بقیه ندیده‌اند، همان چیزهایی که شهدا و سرداران، اندکی از آن را دیدند و در مقابل شخصیت امام شخصیت خود را نفی کردند؟ روایات نیز ما را متوجه وجود افرادی در اسلام کرده که به نور نبوت منورند هنر ما آن است که بتوانیم آن‌ها را درک کنیم. از پیامبر خدا داریم که انسان اگر با قرآن و فرهنگ قرآن مأنوس شد به جایی می‌رسد که: «فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتِ النُّبُوَّةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ وَ لَكِنَّهُ لَا يُوحَى إِلَيْه‏»[[19]](#footnote-19) گويا نبوت در بين دو پهلوي او درج شده ولي به او وحي نمي‌شود.

راز ریزش‌های انقلاب - اعم از مبارزان قبل از انقلاب و بعضی از روحانیون - را در تفاوت نگاه آن‌ها با نگاه رهبری نسبت به امام باید جستجو کرد. بعضی‌ها مثل آقای منتظری فکر کردند شخصیت حضرت امام در مجتهد بودنشان محدود است، گفتند: امام مجتهداند، من هم مجتهدم. و نفهمیدند او یک شخصیت اشراقی است که راز نجات جهان اسلام و جهان بشری بر قلبش اشراق شده است و در این راستا اگر همه‌ی اساتید اخلاق و مراجع تقلید در ذیل شخصیت حضرت امام قرار گیرند اخلاق و فقه‌شان معنا پیدا می‌کند و از تاریخ بیرون نمی‌افتند. این بسیار شبیه آن است که رسول خدا فرمودند: «وَ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»[[20]](#footnote-20) هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. با این‌که ممکن است طرف به نبوت رسول خدا و به قرآن ایمان داشته باشد ولی اگر امام زمان خود را نشناسد هویت اسلامی خود را در زمان خود نشناخته، حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به همان معنا در حال حاضر هویت اسلامی ما به حساب می‌آیند و در همین راستا و در ذیل شخصیت حضرت امام، مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» امروز هویت اسلامی ما محسوب می‌شوند و این را وقتی درست درک می‌کنیم که جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسیم. آن‌هایی که جایگاه تاریخی اسلام را که مرحله‌ی عبور از جاهلیت آن زمان بود نشناختند عملاً با غفلت از شخصیت علی، در جاهلیت آن زمان ماندند و راه را برای حزب اموی هموار کردند و هنر شیعه آن بود که در شخصیت علی به اسلام ناب رجوع کرد. اکنون نیز قصه از همین قرار است و رجوع به امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» ما را در ادامه‌ی همان تاریخی قرار می‌دهد که با غدیر شروع شد.

**رابطه‌ی اشراقی مؤمنین با امام معصوم**

 یکی از دوستان به بنده می‌فرمود این‌طور که امام را مطرح می‌کنی ممکن است بعضی تصور کنند غلوّ می‌کنی، بنده معتقدم مدرنیته بلایی بر سر ما آورده است که ما دیگر قدیس‌شناسی را از دست داده‌ایم. به قول حافظ:

رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس.....گویی ولیّ شناسان رفتند از این ولایت

مدرنیته انسان‌های بزرگ را انسان‌هایی می‌داند که در فرهنگ مدرنیته پروریده شده باشند، مثل جان لاک و ژان ژاک روسو، نهایتاً آقای خمینی را هم در همان حدّ می‌داند و این نوع نگاه به انسان‌ها را بر ما حاکم کرده که در آن نگاه هرگز انسان‌های قدسی معنا نداشته باشند چه رسد به این که تلاش کنیم خود را در ذیل شخصیت آن‌ها قرار دهیم. دین ما می‌گوید کسانی در این عالم هستند که در ذیل فرهنگ ائمه، شخصیت اشراقی پیدا کرده‌اند و با اشراق شخصیت‌شان تاریخ جدیدی را جلوی روح جامعه قرار می‌دهند و جامعه را به سوی هدف اصلی‌اش جلو می‌برند. در روایت داریم که ابن عباس از امیرالمؤمنیندر مورد آیه‌ی «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» پرسید که می‌فرمایند: از فراست و هوشیاری انسان مؤمن بترسید زیرا او به نور خدا می‌بیند. سؤال کرد: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لِأَنَّا خُلِقْنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ خُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ شُعَاعِ نُورِنَا فَهُمْ أَصْفِيَاءُ أَبْرَارٌ أَطْهَارٌ مُتَوَسِّمُونَ نُورُهُمْ يُضِي‏ءُ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ كَالْبَدْرِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاء»[[21]](#footnote-21) ای امیرالمؤمنین! چگونه مؤمن با نور خدا مى‏بيند؟ فرمودند: زيرا ما از نور خدا خلق‏شده‏ايم و شيعيان ما از پرتو نور ما آفريده شده‏اند، آنها برگزيده و پاك و پاكيزه و مشخص هستند، نور آنها چنان بر نور ديگران درخشش دارد مانند ماه چهارده در شبى تيره و ظلمانى‏.

امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» طوری خود را در فهم معارف اهل البیت و دل دادن به آن ذوات مقدس تربیت کردند که نه تنها به نور اهل البیت می‌بینند بلکه حقیقتاً مصداق سخن امامان معصوم‌اند. آنجا که امامان خصوصیات بعضی از شیعیان را ذکر می‌کنند و می‌فرمایند این‌ها در قیامت – که حقیقت هر چیز ظهور می‌کند – با ما هستند. و یا حضرت امام کاظم می‌فرمایند: «طُوبَى لِشِيعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا الثَّابِتِينَ عَلَى مُوَالاتِنَا وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِنَا أُولَئِكَ مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ قَدْ رَضُوا بِنَا أَئِمَّةً وَ رَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً فَطُوبَى لَهُمْ هُمْ وَ اللَّهِ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَة»[[22]](#footnote-22) خوشا بحال آن دسته از شيعيان ما كه در غيبت قائم ما چنگ بدوستى ما زده، و بر محبت ما ثابت مي‌مانند و از دشمنان ما بيزارى مي‌جويند.آنها از ما و ما از آن‌ها هستيم. آنها به ما امامان دل بسته‏اند و ما نيز آن‌ها را شيعيان خود مي‌دانيم و از آن‌ها خشنود مي‌باشيم. خوشا به حال آنها به خدا قسم آن‌ها در روز قيامت در درجه‌ی ما خواهند بود .

معیّت با امام معصوم در کنار حبّی که انسان به امام پیدا می‌کند، در عین حفظ مراتب، موجب یک نوع اتحاد با امام می‌شود، به طوری که جان انسان در ذیل مقام نوری امام قرار می‌گیرد، مثل رابطه‌ی نور بی‌رنگِ پائینی با نور بی‌رنگ بالایی که در عین اتحاد و یگانگی، یکی در ذیل دیگری است. رابطه‌ی نور سبز و زرد و آبی و نیلی و بنفش در طیف نوری غیر از رابطه‌ی نور بی‌رنگ بالایی با نور پائینی است، نور زرد و سبز در عرض هم هستند و در واقع نور سبز یک چیزی دارد که نور آبی ندارد و عکس آن. اما نور بی‌رنگ بالایی و پائینی تفاوتشان در شدت و ضعف است ولی همه‌ی آنچه که نور بالایی دارد، نور پائینی به صورت نازل‌تر دارد. تفاوتِ نسبت اشراقی با امام با نسبت علمی با امام همین‌طور است. در نسبت اشراقی، انسان با رجوع قلبی به امام در ذیل وجود نوری امام معصوم قرار می‌گیرد و عملاً به صورت نازل‌تر مظهر انوار امام خواهد بود. به همین معنا در روايت بسيار ارزشمندي از امام صادق داريم كه: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بَعَثَ فِي أَقَالِيمِ الْأَرْضِ فِي كُلِّ إِقْلِيمٍ رَجُلًا يَقُولُ عَهْدُكَ فِي كَفِّكَ فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ أَمْرٌ لَا تَفْهَمُهُ وَ لَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ فِيهِ فَانْظُرْ إِلَى كَفِّكَ وَ اعْمَلْ بِمَا فِيهَا »[[23]](#footnote-23) وقتي قائم قيام کند به هر ناحيه از نواحي زمين کسي را مي‌فرستد و مي‌گويد تعهد و پيمانت - دستورالعمل‌ات- در کف دست تو است، چون امر مهمي به تو روي آورد که تو آن را نداني و در انجام آن سرگردان شوي، به کف دستت بنگر و تصميم خود را بگير و عمل کن. این روایت حکایت از آن دارد که در ذيل اشراق حضرت مهدي، هر کدام از ياران حضرت دريچه‌اي مي‌شوند که عالم غيب و معنا بر قلبشان گشوده مي‌گردد. قرارگرفتن در ذيل فرهنگ ديني وقتي به صورت اشراقي واقع شد، چيز فوق‌العاده ارزش‌مندي است. در ذيل فرهنگِ ديني قرارگرفتن به اين معنا است که جان و قلب را تحتُ الشّعاع آن فرهنگ قرار دهيم و موانعِ تجلي نورِ حقايق قدسي را از جان خود بزدائيم. کسي مي‌تواند در ذيل نور مهدي قرار گيرد و مأمور انجام دستورات آن حضرت ‌شود که وحي الهي را قبول دارد، شريعت محمدي را با جان و دل پذيرفته و ولايت امام معصوم را مي‌فهمد، آن‌هم به صورت اشراقي و نه صرفاً عقلي. اين انسان در شرايطي است که دريچه‌هاي عالم غيب بر جانش گشوده مي‌شود. در دفاع مقدسِ هشت ساله ملاحظه مي‌فرموديد چگونه انوار معرفت به جوانان بسيجي ما هم اشراق مي‌شد. اين‌كه شما از فهم سرداران بسيجي حيرت مي‌کنيد به جهت اشراقي بود که در ذيل شخصيت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به آن‌ها مي‌رسيد.

روایت فوق می‌خواهد به ما بفهماند که انسان در ذیل شخصیت امام معصوم به جایی می‌رسد که آن نوری که امام دارد به صورت نازل‌تر برای آن انسان نیز ظهور می‌کند و این قاعده همچنان می‌تواند پا بر جا باشد و شما با نسبت قلبی و ملکوتی که با حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» برقرار می‌کنید می‌توانید به صورت نازل‌تر مظهر انوار شخصیت اشراقی او باشید. عمده آن است که به اشاره‌ی آن روایت متوجه‌ی جریان چنین قاعده‌ای در عالم باشیم و حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را از این زاویه بنگریم تا ایشان را به عنوان مظهر انوار جامع اهل البیت، وسیله‌ی به سر و سامان‌آمدن جامعه‌ی خود و جهان به روشی که اهل البیت با عقل قدسی خود جامعه را سر و سامان می‌دهند، بدانیم و بفهمیم چرا رسول خدا مي‌فرمايند: «إنَّ في اُمّتي محدثين مُکلّمين»[[24]](#footnote-24) در امت من کساني هستند که صداي فرشتگان را مي‌شنوند و فرشتگان با آن‌ها سخن مي‌گويند. اگر حضرت امام خميني«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را مصداق چنين افرادي از امت رسول خدا ندانيم، چه کساني را مصداق اين روايت بدانيم؟ و نيز آن حضرت مي‌فرمايند: «إنَّ لِلّهِ عباداً لَيسُوا بِأنبياء يغْبِطُهُمُ النَبيون»[[25]](#footnote-25) براي خداوند بندگاني است که پيامبر نيستند ولي انبياء غبطه‌ي آن‌ها را مي‌خورند. آيا حضرت امام روح‌الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مصداق چنين بندگاني نيستند تا ما خود را در ذيل شخصيت او قرار دهيم؟

**تفاوت علماء دین**

بعضی از علمای دین به جهت معارف خاصی که دارند می‌توانند رابطه‌شان را با امام معصوم، به صورت رابطه‌ای اشراقی شکل دهند و ملکوت خود را به امام معصوم وصل کنند، باید بین این عالمان با علمایی که رابطه‌ی علمی با روایات امامان برقرار می‌کنند فرق بگذاریم و متوجه باشیم وقتی بعضی از عالمان دین توانستند رابطه‌ی ملکوتی با انوار مقدس امامان برقرار کنند دیگر یک نحوه اتحاد با امامان در میان است و به اندازه‌ی طلب و تقاضایی که در رجوع خود به امامان دارند، نور ائمه‌ بر قلب این نوع علماء اشراق می‌شود و شاید با این توضیح متوجه تفاوت بین رجوع آیت الله بهجت«رحمة‌الله‌علیه» به ائمه - که یقیناً رابطه‌شان با ائمه اشراقی بود- با اشراق حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» شده باشید. حضرت آیت الله بهجت«رحمة‌الله‌علیه» می‌خواهند خودشان را واقعاً ساخته و پرداخته درگاه الهی بکنند، از چهارده‌سالگی که به نجف مشرف می‌شوند چنین طلب و تقاضایی دارند و بحمدلله به نتیجه می‌رسند و امامان هم دستشان را می‌گیرند و ایشان هم دست خیلی‌ها را گرفتند. ولی رجوع حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» - در عین تلاش برای اصلاح خود- متفاوت است و دغدغه‌ی خود را نجات جهان اسلام از هجومی قرار داده‌اند که فرهنگ غرب می‌خواهد بر سر ما بیاورد. حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در جریان شیخ فضل الله نوری و شهادت ایشان به وسیله‌ی روشنفکران غرب‌زده که انقلاب مشروطه را مصادره کردند، حاضر است به جای این‌که تنها در حوزه بنشینند، پا به پای جریان مرحوم مدرس مسائل جامعه را دنبال می‌کنند تا می‌رسد به فعالیت‌های سیاسی مرحوم آیت الله کاشانی، خودشان می‌فرمایند: من در آن جلسه که وقتی مرحوم کاشانی وارد شد - به جهت تبلیغات منفی ملیّ‌یون از او- جا برایش باز نکردند، حاضر بودم. بعد هم حساسیت ایشان نسبت به جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی و نقشه‌ی استحاله‌ی زنان در فرهنگ غرب و اعتراضات سال 1341 و بعد هم جریان کاپیتولاسیون که همگی صدای اعتراض امام را شنیده‌اید. حال رجوع چنین عارفی به خدا با این سطح از آگاهی، از چه جنسی خواهد بود؟ وقتی طلب و تقاضای او آن است که خدایا دارد اسلام از نظام حیات بشر در مناسبات تربیتی اقتصادی سیاسی به حاشیه می‌رود تا نفی شود، معلوم است که خداوند براساس آمادگی ایشان راه نجات اسلام را بر قلب‌شان اشراق می‌کند و بر همین اساس است که باید بدانیم انقلاب اسلامی یک اشراق الهی است به قلب حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با همان حالتِ همه‌جانبه بودنی که یک اشراق دارد. البته در این جلسه در حدّ سر فصل می‌توان موضوعات را مطرح کرد و معلوم است که تازه وقتی از بنده پذیرفتید که انقلاب اسلامی به قلب حضرت امام اشراق شده صدها سؤال برایتان پیش می‌آید که تا آن سؤالات جواب داده نشود عزم شما جهت هماهنگی با انقلاب اسلامی از این زاویه شکل نمی‌گیرد.

مسئله‌ی بسیار جدّی که بعد از فهم جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی پیش می‌آید این است که نسبت‌مان با انقلاب اسلامی باید چگونه باشد؟ که عرض شد تا نسبت خود ‌را با امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» اشراقی نکنیم هرگز آن‌طور که باید نمی‌توانیم یار امام شویم و در تاریخ جدیدی که شروع شده وارد گردیم و از برکات آن بهره بگیریم.

**حرکتی پیش‌تازانه**

وقتی روشن شد ما هویت دینی خود را تنها در ذیل تاریخی می‌توانیم به ظهور برسانیم که حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» گشوده است، باید بدانیم برای گشودن افق‌هایی که انقلاب اسلامی باید در تاریخ بگشاید، لازم است حرکت پیش‌تازانه داشته باشیم آن هم در شرایطی که نه ابزارهای دست‌یابی به آن افق‌ها را داریم و نه حتی تصویری روشن و عینی از آنچه بنا است رخ بدهد را درست می‌شناسیم، مگر به اجمال، ولی اگر نسبتِ خود را با شخصیت اشراقی امام درست تعریف کردیم و اگر تعبیراتتان نسبت به امام از جنس تعبیراتی شد که مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» از امام یافته‌اند، مثل ایشان در سخت‌ترین شرایط، حتی در کوران جنگ نرم با فرهنگ غربی، بهترین تصمیمات را می‌گیرید، بدون آن که مرعوب برنامه‌های دشمنی شوید که چهار صد سال تجربه‌ی تمدنی دارد و با همه‌ی ساز و کارهایش به جنگ انقلاب اسلامی آمده است.

در جنگی که بین ماده و معنا واقع شود حتماً ماده محکوم به شکست است ولی به شرطی که وفادار به اشراقی باشیم که از آسمان آمده تا زمین را آسمانی کند. همین‌طور که دست شما - به عنوان یک پدیده‌ی مادی- در مقابل اراده‌ی شما - به عنوان یک پدیده معنوی- هیچ مقاومتی نمی‌تواند از خود نشان دهد و اگر شما اراده کنید دست خود را بالا بیاورید هیچ نحوه قدرتی از خود ندارد، مسلّم جنگ بین ماده و معنا به پیروزی عالم معنا ختم می‌شود و چنین جبهه‌ای از طریق حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در تاریخ جدید گشوده شده که می‌تواند در دفاع هشت‌ساله با نمایش ایمان و ایثار، پیروزِ میدان باشد و همان‌طور که در فتنه‌ی سال 88 با نمایش ایمان و بصیرتی معنوی آن فتنه را خنثی کرد. و اگر با همان رجوعِ ملکوتی به اشراق حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»کار را ادامه دهیم، در جبهه‌ی خطرناک جنگ نرم - در موضوع فرهنگی و اقتصادی - نیز پیروز میدان خواهیم بود، بدون آن‌که در این جبهه - که دوست از دشمن به راحتی شناخته نمی‌شود- توسط کسانی که اصرار دارند آمریکا را نمی‌توان نادیده گرفت به خودمان شلیک کنیم و به اسم واقعیت‌گرایی از آرمان‌گرایی منطقی خود دست برداریم و خود را محکوم سبکی از زندگی بکنیم که غرب الگوی آن است.

یک نگاه به حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» این است‌که امام انسانی خوب و وارسته‌ای بود ولی او فکر دارد ما هم فکر داریم و حالا که ایشان رحلت کرده و زمانه عوض شده، وقت آن است که ما بر روی فکر خود تأکید کنیم تا با نظر به واقعیتِ آمریکا، کشور را نجات دهیم و به زبان بی‌زبانی می‌خواهند بگویند رهبری اشتباه می‌کنند باید کمک‌شان کرد تا از اصرارشان بر نگاه حضرت امام عدول کنند و واقعیات را ببینند. این یک نگاه است به حضرت امام که خود را دوست امام و رهبری می‌دانند و مثل آن آقا که می‌گفت: «اَنَا زَمیلُ مُحَمَّد»[[26]](#footnote-26) من دوست محمدم ولی کار خود را می‌کرد، ما به امام احترام بگذاریم و کار خودمان را بکنیم. خلیفه‌ی دوم معتقد بود همین‌طور که شتر دوره‌ی جوانی و پیری دارد، اسلام هم دوره‌ی جوانی و پیری دارد و بعد از رحلت رسول خدا دوره‌ی پیری اسلام شروع شد، در این مرحله باید به کمک اسلام آمد و بعضی احکام و عمل‌کردهای آن را تغییر داد.[[27]](#footnote-27) معتقدند باید از اهدافی که امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» برای انقلاب تعریف کرده‌اند عدول کرد که رهبری در این رابطه در تاریخ 3/5/91 بحث آرمان‌گرایی و واقعیت‌گرایی را برای کارگزاران نظام اسلامی مطرح کردند.

با توجه به چنین برداشتی از اسلام که دوره‌ی اسلام تمام می‌شود، خلیفه‌ی دوم می‌گوید «مُتْعَتان كانَتا عَلى عَهْدِ رَسُولِ اللّه أَنَا أَنْهى عَنْهُما وَ أَعاقب عَلَيْهِما»؛[[28]](#footnote-28) دو متعه در زمان رسول خدا بود که من آن را نهی می‌کنم و هر کس انجام دهد تنبیه می‌نمایم. عده‌ای می‌گویند چرا رهبری عقلش را دست امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» داده است. در حالی که رهبری معتقد است امام یک مرد اشراقی است که حقیقت این دوران را آورده است و لذا به کرّات در انجام بعضی از کارها می‌فرمایند: چون امام عزیز آن را انجام دادند من هم انجام می‌دهم. یعنی امام را ملاک قرار می‌دهند. آقای هاشمی می‌فرمایند: من دوست رهبری هستم و هر هفته خدمت‌شان می‌رسم و با هم گفتگو داریم. ولی خودِ رهبری در مقایسه‌ی بین دیدگاه آقای هاشمی و آقای احمدی‌نژاد در نماز جمعه‌ی‌ 29 خرداد سال 88 فرمودند:

«من البته در موارد متعددی با آقای هاشمی اختلاف نظر داریم، که طبیعی هم هست... بین ایشان و بین آقای رئیس جمهور [آقای احمدی‌نژاد] از همان انتخاب سال 84  تا امروز اختلاف نظر بود، الآن هم هست، هم در زمینه‌ی مسائل خارجی اختلاف نظر دارند، هم در زمینه‌ی نحوه‌ی اجرای عدالت اجتماعی، اختلاف نظر دارند، هم در برخی مسائل فرهنگی اختلاف نظر دارند، و نظر آقای رئیس جمهور به نظر بنده نزدیک‌تر است».

 پس ملاحظه می‌فرمائید صرف دوست‌بودن با رهبری نشانه‌ هم‌نگاه‌بودن نیست و این نکته‌ی بسیار مهمی است که نباید از آن ساده گذشت . این‌که ملاحظه کنید رهبری بهترین انتخاب و بهترین عمل را در دوران معاصر انجام داده‌اند به جهت آن است که نسبت‌شان را با امام غیر از آن نسبتی قرار دادند که عده‌ای در عین احترام به امام کار خودشان را می‌کنند. بنده بعد از رحلت امام تا حالا ندیده‌ام که یک آدم اندیشمند و اهل فکر و اهل حرف تعبیراتی در حد رهبری نسبت به امام آورده باشد. این نشان می دهد که مقام معظم رهبری می‌فهمند شخصیت حضرت امام دارای جایگاهی در تاریخ ما هستند که خداوند اراده کرده است تاریخ ما در ذیل شخصیت ایشان به گشایش خاص خود برسد و لذا اگر توانستید جایگاه تاریخی امام را به همان شکل که خداوند او را پرورانده است بفهمید مثل آن است که با شهدا زندگی می‌کنید به شرطی که مثل شهدا نگاهمان را به امام اشراقی کنیم و ملکوتی از خود بسازیم که بتواند در ذیل ملکوت حضرت امام قرار گیرد. در این صورت است که ما در این دوران درست عمل خواهیم کرد و وارد یک نوع اتحاد قدسی با همدیگر می‌شویم که مطلوب همه‌ی انبیاء بوده است، در چنین شرایطی گروه‌ها با هر سلیقه‌ای، در ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام به راحتی همدیگر را درک می‌کنند. آری اگر توانستید حضرت روح الله را پیدا کنید و ذیل شخصیت او قرار گرفتید آن وقت تفاوت سلیقه‌ها هرگز کدورت به میان نمی‌آورد بلکه منجر به درک فکر همدیگر می‌شود.

خطر انقلاب اسلامی منهای سیره‌ی امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»

این روزها نقشه‌های عجیبی برای ما کشیده‌اند که شخص امام را از ما بگیرند و در این رابطه صرفاً به تئوری انقلاب اسلامی تأکید می‌کنند و نه سیره‌ی حضرت امام، تا بعداً هر طور خواستند امام را تفسیر کنند که نمونه‌ی آن را در فتنه‌ی سال 88 دیدید که عده‌ای سنگ حضرت امام را به سینه می‌زدند ولی نظام اسلامی را تا حدّ براندازی تهدید کردند. اگر شخص امام و سیره‌ی او را از ما بگیرند از آن اتحاد قدسی که به دنبال آن هستیم محروم می‌شویم و نمی‌توانیم با افراد، هرچند از یاران انقلاب اسلامی بوده باشند، تفاهم کنیم. شما به نامه‌ی 77 نهج البلاغه نگاه کنید که حضرت امیرالمؤمنین به ابن عباس می‌فرمایند: وقتی می‌خواهی با خوارج بحث کنی به قرآن و آیات آن استناد نکن بلکه به سیره‌ی رسول خدا که نمود تحقق قرآن است، استناد کن. می‌فرمایند: «لَا تُخَاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ» با استناد به قرآن و آیات قرآن با آن‌ها محاجه و مباحثه نکن، زیرا قرآن وجوه مختلفی را تحمل می‌کند و لذا تو یک چیز می‌گویی و آن‌ها هم چیز دیگر می‌گویند، تو یک آیه می‌آوری، آن‌ها هم یک آیه می‌آورند. «وَ لَكِنْ حَاجِجْهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصاً» و لکن تو با سنت رسول خدا با آن‌ها محاجه کن که به عنوان حرکتی عینی نمی‌توانند از آن فرار کنند. یعنی شخص رسول خدا را به عنوان نمونه‌ی کامل قرآنی در میان بیاور. در همین راستا عرض می‌کنم انقلاب اسلامیِ بدون سیره و شخصیت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» عملاً انقلاب اسلامی منهای انقلاب اسلامی است و اگر سیره‌ی حضرت امام - که رهبری بر آن تأکید دارند- به حاشیه رود هرگز به آن «وحدت قدسی» که شدیداً به آن نیاز داریم نمی‌رسیم و تفاوت سلیقه‌ها منجر به تخاصم بین افراد می‌شود که این نقطه ضعف اصلی ما است ولی وقتی متوجه بودیم که انسان‌هایِ متعالی، تاریخِ متعالی را بنیاد می‌نهند و نَفَس‌های جان‌بخشِ آن‌ها است که می‌تواند از گوش‌ها بگذرد و بر جان‌ها بنشیند و منادی رستگاری باشد، می‌فهمیم هرگز نمی‌توانیم از حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بگذریم زیرا او را خداوند برای جهت‌گیری ما به سوی نور مقدر کرده است.

حرف بنده در رابطه با نگاه به جایگاه تاریخی حادثه‌ها ناقص ماند ولی امید است بابی جهت تفکر در این مورد در مقابل عزیزان باز شده باشد تا در آینده باز به آن بپردازیم.

والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته

**نظر به جایگاه تاریخی حادثه‌ها**

سؤال: فرمودید برای عبور از اندیشه‌هایی که اهداف انقلاب اسلامی را مدّ نظر ندارند باید آن‌ها را بچشیم تا بتوانیم از آن‌ها عبور کنیم، چگونه می‌توانیم آن‌ها را بچشیم؟

جواب: تاریخی نگاه‌کردن به پدیده‌ها کمک بسیاری به مخاطبِ ما می‌کند تا بفهمد چگونه می‌تواند از طریق انقلاب اسلامی از تنگناهای تاریخی خود عبور کند. غفلت از این مسئله موجب می‌شود که ما عجله کنیم و متوجه نباشیم هر حادثه‌ای جای خاصی در تاریخ دارد و تا شرایط عبور از آن فراهم نشود قابل حذف از تاریخ نیست. ما حتی از اصول‌گرایی حزبی که تا یک زمانی کمک انقلاب بود و انقلاب را نگه داشته می‌توانیم عبور کنیم و به اصول‌گرایی اصیل‌تری که مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» بر آن تأکید دارند، برسیم ولی نمی‌توانیم اصول‌گرایی حزبی را حذف کنیم. جبهه پایداری فکر می‌کردند می‌توانند اصول‌گرایی حزبی را حذف کنند ولی به نظر بنده خدا می‌خواست که ما از آن نحوه اصول‌گرایی عبور کنیم و بسیاری از افرادی هم که هنوز بر اصول‌گرایی حزبی تأکید دارند، عبور نمایند، این‌که عرض کردم برای عبور از اصول‌گرایی حزبی و قبیلگی باید بتوانیم آن را بچشیم به این معنا است که اجازه دهیم باطن خود را روشن کند و یا تلاش کنیم مردم باطن آن فکر را ببینند تا برایشان روشن شود نهایت آن فکر ما را به کجا می‌رساند و ما از طریق انقلاب اسلامی به کجا می‌خواهیم برسیم، تا بتوانیم به چیز بالاتری نظر نمائیم.

عرض کردم ملت ایران به کمک حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بازرگان و نهضت آزادی را چشیدند و از آن عبور کرد. شهید محمد منتظری می‌خواست آن‌ها را حذف کند ولی امام می‌خواست از آن عبور کند. بنده معتقدم رهبری از آنچه در بین دو جبهه اصول‌گرا پیش آمده نگران نیستند چون شرایط عبور از اصول‌گراییِ سنتی به اصول‌گرایی اصیل را می‌شناسند. با توجه به این که می‌دانیم انقلاب اسلامی یک حرکت توحیدی است و توحید در ذات خود نافذ است و موانع خود را دفع می‌کند و جلو می‌رود، باید متوجه عبور انقلاب از موانعی باشیم که برایش پیش می‌آید و نه نگران جریان‌هایی که می‌خواهند جهت انقلاب را به نفع خود تغییر دهند. انقلاب اسلامی این جریان‌ها را از تاریخ بیرون می‌کند.

بحث ما این است، حالا که متوجه شدیم باید جایگاه تاریخی حضرت امام را بشناسیم و او را در تاریخ نگاه کنیم، متوجه باشیم حتماً باید با نگاه اشراقی، امام و انقلاب اسلامی را نگاه کرد. چون تاریخ اولیاء و نحوه حضور آن‌ها در تاریخ، با نظر به اشراقی که به قلبشان شده برای ما ظهور می‌کند و رخ می‌نمایاند و معلوم است که اگر کسی بخواهد به امام و انقلابِ اشراقی او نگاه کند، باید خودش اشراقی بشود و ملکوت و قلب خود را به میان آورد، و این موضوع شوخی‌بردار هم نیست،[[29]](#footnote-29) محال است که ذیل نور شخصیت امیرالمؤمنین قرار نگیریم و بتوانیم به حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نزدیک شویم. در کتاب «آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» بحث شد، خدای محمد با گرسنگی می‌ماند و با پر خوری می‌رود. اما خدای مفهومی این‌طور نیست و با توجه به این که خدای امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» از جنس خدای انبیاء است، باید ابتدا خودمان درست بشویم تا بتوانیم مردم را به شخصیت اشراقی حضرت امام دعوت کنیم. منظور این که اگر خواستیم با نگاه اشراقی به حضرت با امام برخورد کنیم، باید ملکوت امام را با رشددادن به ملکوت خودمان بیابیم و در این رابطه معرفت نفسِ سلوکی و معاد سلوکی و نقد غرب سلوکی مدّ نظرمان قرار می‌گیرد. بنده در جلسات شرح کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» همان اندازه توصیه به سلوک و معنویت مخاطب داشتم که در جلسه تفسیر قرآن چنین توصیه‌ای دارم، احساس بنده در شرح کتاب مدرنیته و توهم آن بود که به لطف الهی مخاطب دارد از یک ظلمت به نور می‌رود.

ما در مکتب حضرت امام، باید عبور از غرب را با نگاه ملکوتی دنبال کنیم و این غیر از نقد غربی است که در محافل آکادمیک دنبال می‌شود. وقتی در ذیل شخصیت حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با نور قدسی از غرب عبور کردیم به چیز دیگری می‌رسیم که جریان روشنفکریِ منتقد غرب آن را درک نمی‌کند، از این جهت هرگز نمی‌فهمد ما چه کار می‌کنیم و ما هم هرگز نباید به دنبال فهم یا تأیید آن‌ها باشیم که نمی‌توانند تجزیه و تحلیل امور را بیرون از غرب ببینند. اساساً رجوع به حضرت امام، عین چشیدن غرب و عبور از آن است و چون رجوع به حضرت امام رجوعی اشراقی و قدسی و ملکوتی است، همه‌ی لوازم آن رجوع نیز باید قدسی و ملکوتی باشد. مثل رجوعی که به مکتب ملا صدرا داریم، ما ملا صدرایی را می‌فهمیم که در طرح بعضی از قسمت‌های کتابش عنوان «حکمةٌ عرشیه» را مطرح می‌کند و خبر از آن می‌دهد که موضوعی را در میان گذارده که با عقل قدسی قابل درک است. او در کتاب «الواردات القلبیه»، از معارف الهیه‌ای که به قلبش تجلی کرده است گزارش می‌دهد. ملا صدرا اصرار دارد که متوجه باشیم حکمت او حکمتی عرشی است، مشکل ما است که حکمت عرشیه را حصولی‌اش کرده‌ایم. پس در یک کلمه اگر با نگاه ملکوتی استعدادهای هر اندیشه‌ای را بیابیم و فعلیت آن را در نظر بگیریم و برای جامعه‌ی خود لوازم آن فکر را در عمل بنمایانیم می‌توانیم از آن عبور کنیم تا در مرحله‌ای دیگر به آن بازگشت ننماییم.

**سؤال:** آیا ما می‌توانیم این مباحث را در قالب دروس دانشگاهی ارائه دهیم و یا با این کار روح حضوریِ مباحث از دست می‌رود و باید برای طرح مباحث دینی به دنبال ساختار دیگری بود؟

جواب: بنده این سؤال را بهانه می‌کنم تا آنچه را می‌خواستم خدمت عزیزان عرض کنم، بگویم آن وقت ممکن است در ذیل عرایضم جوابتان را بگیرید.

در مورد مباحث فرهنگی موضوع از این قرار است که تا ظرفیت هر حرف حقی فراهم نباشد نمی‌توانید بزنید. وقتی بعضی از جریان‌ها در حوزه علمیه قم در آن زمان که علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» با آن‌همه احتیاط المیزان را می‌نویسند، باز با او مقابله می‌کنند شما نیز باید پذیرش زمانه را در نظر بگیرید. حضرت امام در درد و دل خود می‌گویند:

«در شروع مبارزات اسلامى اگر مى‏خواستى بگويى شاه خائن است، بلافاصله جواب مى‏شنيدى كه شاه شيعه است! عده‏اى مقدس نماىِ واپسگرا همه چيز را حرام مى‏دانستند و هيچ‌كس قدرت اين را نداشت كه در مقابل آن‌ها قد علم كند. خون دلى كه پدر پيرتان از اين دسته‌ي متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختي‌هاى ديگران نخورده است. وقتى شعار جدايى دين از سياست جا افتاد و فقاهت در منطق ناآگاهان، غرق‌شدن در احكام فردى و عبادى شد و قهراً فقيه هم مجاز نبود كه از اين دايره و حصار بيرون رود و در سياست و حكومت دخالت نمايد، حماقت روحانى در معاشرت با مردم فضيلت شد. به زعم بعض افراد، روحانيت زمانى قابل احترام و تكريم بود كه حماقت از سراپاى‏ وجودش ببارد و إلاّ عالِم سيّاس و روحانىِ كاردان و زيرك، كاسه‏اى زير نيم كاسه داشت. و اين از مسائل رايج حوزه‏ها بود كه هركس كج راه مى‏رفت متدين‌تر بود. يادگرفتن زبان خارجى، كفر و فلسفه و عرفان، گناه و شرك به‌شمار مى‏رفت. در مدرسه‌ي فيضيه فرزند خردسالم، مرحوم مصطفى از كوزه‏اى آب نوشيد، كوزه را آب كشيدند، چرا كه من فلسفه مى‏گفتم. ترديدى ندارم اگر همين روند ادامه مى‏يافت، وضع روحانيت و حوزه‏ها، وضع كليساهاى قرون وسطى.»[[30]](#footnote-30)

شما اگر فعلاً بتوانید نشان بدهید می‌توان یک هندسه‌ فکری داشت که در ذیل شخصیت اشراقی امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» انقلاب را جلو برد و این را در کنار سایر فکرها مطرح کنید، کار خوبی کرده‌اید ولی به شرطی که کارتان به تعارض با سایر فکرها کشیده نشود و به شرطی که مثل حضرت روح الله خمینی بفهمانید که نه‌تنها دست علماء بلکه دست طلاب را هم می‌بوسم. به امام ایراد گرفتند چرا خانه‌ی آقای شریعتمداری رفتید؟ بنده نظرم این است خدا پاداشی که به حضرت امام داد و موانع بزرگی را از جلو انقلاب عقب زد به جهت آن بود که ایشان در آن شرایطِ تاریخی به خانه شریعتمداری رفتند. شما شرایط تاریخی آن روز را در نظر بگیرید که جریان‌هایی ذیل آقای شریعتمداری داشتند یک جریان فرهنگی می‌شدند. امام وظیفه‌ی خود دیدند بروند و به این‌ها امنیت بدهند تا انگیزه مقابله با نظام در آن‌ها از بین برود، امنیت به کسی دادند که بعداً حاضر به ترور امام توسط قطب‌زاده شد تا او را به جای امام بنشانند و نتیجه ملاقات امام با شریعتمداری آن شد که خدا کمک کرد تا او از سر راه انقلاب برداشته شود. این یک مثال بود، انطباق و عدم انطباق آن با موضوع به عهده‌ی شما است. آنچه به دنبال آن هستم اظهار مکنونات درونی‌ام است در عبرت‌گیری از پدیده‌ی احمدی‌نژاد در تاریخی که در آن هستیم و این را نکته‌ی مهمی می‌دانم، هر چند درک حقیقت مطلب محسوس و قابل اشاره نیست.

درست است که روح انقلاب اسلامی به چیزی بیش‌تر از آنچه آقای هاشمی در نظر دارند نظر دارد و حتماً از آقای هاشمی بیش از پیش عبور می‌کند و طبیعی است که در جریان عبور از آقای هاشمی به احمدی‌نژاد و چیزی گسترده‌تر از آقای احمدی‌نژاد می‌رسد ولی بالأخره برای مدتی جریان‌های مذهبی به یک سرگیجه دچار می‌شوند و این یک پدیده بسیار عبرت‌آموزی است تا ما متوجه باشیم در امور فرهنگی نیز باید تحمل زمانه را در نظر بگیریم و اگر رسول خدا می‌فرمایند: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»[[31]](#footnote-31) ما گروه انبیاء دستور داریم در حدّ عقل مردم به آن‌ها سخن بگوئیم. بفهمیم اگر نتوانیم از پدیده احمدی‌نژاد در امور فرهنگی عبرت بگیریم در ارائه معارف عالیه‌ای که حضرت امام به جا گذاردند، عقیم می‌شویم. امام صادق با توجه به ظرفیت زمانه عمل می‌کردند آنجایی که منصور دوانقی به جهت سعایتی که از حضرت در نزد او کرده بودند منصور به ربیعِ حاجب دستور داد حضرت صادق را حاضر کنند. وقتی خلیفه چشمش به حضرت افتاد گفت: «َقتَلَنِيَ اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ أَ تَلْحَدُ فِي سُلْطَانِي ‏وَ تَبْغِينِيَ الْغَوَائِل‏» خدا مرا بكشد اگر تو را نكشم! آيا تو در باره سلطنت من به جدال پرداخته و مردم را بازگردانى، و نقشه براى (به هم زدن خلافت) من مي‌كشى؟ حضرت صادق در چنین فضایی و با توجه به زمانه‌ای که در آن به سر می‌برند می‌فرمایند: «وَ اللَّهِ مَا فَعَلْتُ وَ لَا أَرَدْتُ وَ إِنْ كَانَ بَلَغَكَ فَمِنْ كَاذِبٍ وَ لَوْ كُنْتُ فَعَلْتُ لَقَدْ ظُلِمَ يُوسُفُ فَغَفَرَ وَ ابْتُلِيَ أَيُّوبُ فَصَبَرَ وَ أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ فَشَكَرَ فَهَؤُلَاءِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ نَسَبُكَ فَقَالَ لَهُ الْمَنْصُورُ أَجَلْ ارْتَفِعْ هَاهُنَا فَارْتَفَع‏»[[32]](#footnote-32) به خدا من چنين نكرده و نه چنين قصدى داشته‏ام! و اگر سخنى در اين باره به تو رسيده از دروغگوئى بوده است (كه به من دروغ بسته) و اگر خواهى كرد (آنچه گفتى) پس همانا به يوسف ستم شد و او بخشيد، و ايوب به بلا دچار شد و صبر كرد، و به سليمان نعمت داده شد و او شكر كرد، و اينان پيغمبران خدا هستند و نژاد تو نيز به آنان رسد. منصور به کلی تغییر روحیه داد و حضرت را به نزد خود خواند. ملاحظه کنید حضرت چگونه شرایط را تشخیص می‌دهند و عمل می‌کنند، در زمانی‌که صلاح نمی‌بینند با منصور دوانقی در رابطه با حکومت بنی‌عباس درگیر شوند و از مردمی که آمادگی حکومت امام معصوم را ندارند غافل نیستند وگرنه امام نه از منصور دوانقی می‌ترسند و نه نگران آینده خود هستند ولی می‌فهمند زمانه هنوز ظرفیت حاکمیت امام معصوم را ندارد و به همین جهت به تدوین معارف اسلامی پرداختند و پایه‌ی فرهنگی شیعه‌ جعفری را بنیان نهادند.

حقیقتی در درون انقلاب اسلامی حاضر است که به مرور از همه‌ جریان‌هایی که به اهداف انقلاب وفادار نیستند عبور می‌کند و به فرهنگی رجوع دارد که حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در سیاست و در فرهنگ پایه‌گذاری کرد و مسلّم نقشه‌های دشمن عقیم می‌ماند. مقام معظم رهبری در 14 خرداد امسال - سال 1391- در حرم حضرت امام این نکته را تذکر دادند که چرا می‌گوئید حیات معنویِ انقلاب ضعیف شده است، چرا به اعتکاف‌هایی که تشکیل می‌شود نگاه نمی‌کنید؟ از یک طرف در دانشگاه با چند دختر و پسرِ بی‌پروا روبرو می‌شوید که موازین اسلامی را رعایت نمی‌کنند ولی در همان دانشگاه بروید و به جوانان ناب، از دختر و پسر نظر کنید که جهت انجام اعتکاف از همدیگر سبقت می‌گیرند، مواظب باشید این همه رجوع به معنویت را ندیده نگیرید و بدانید حاصل انقلاب این است که شما در اعتکاف‌ها می‌بینید و آن بی‌پروایی‌ها رفتنی است و چون فرهنگ غرب رفتنی است. وقتی غرب خود را بی‌آینده می‌یابد حاضر است با تمام وجود با ما بجنگد. روش ما حکمت است و نه درگیری، بر عکس سعودی‌ها که مجبورند همین حالایشان را حفظ کنند، چون آینده‌ای ندارند، آینده از آن فرهنگ اهل البیت است که روایات به آن اشاره دارد، ما در مقابله با جریان بی‌حجابی یک جبهه درست نمی‌کنیم ولی بدون این که به آن‌ها ارزش بدهیم می‌دانیم تاریخ ما با حیات فرهنگیِ با نشاط خود آن‌ها را پشت سر می‌گذارد. انقلاب اسلامی با روح معنوی خود کاری می‌کند که به لطف الهی این‌ها به حاشیه بروند و استقبال دانشجویان از حضور در مراسم اعتکاف این را نشان می‌دهد. برای این که زمانه‌مان را درست بشناسید و گرفتار افراط و تفریط نشوید این اعتکاف‌ها را از یک طرف و نهادهایی که با انقلاب هماهنگیِ لازم را ندارند، از طرف دیگر بررسی کنید و تنها ناکامی‌های ما را در آن نهادها مدّ نظر نداشته باشید.

ما از نظر نشاط تاریخیِ خود در شرایطی هستیم که می‌توانیم از شکست‌های خود سرمایه‌ی بزرگی بسازیم، همان‌طور که تحریم‌‌ها را به فرصت تبدیل کردیم.

عده‌ای با به حاشیه راندن دین، با بی‌هویتی روبه‌رو می‌شوند و بعد در مسیر جستجوی هویت خود به صوفی‌گری و عرفان فردی پناه می‌برند، هیچ‌کدام از این راه‌ها عامل به هویت رسیدن حقیقی نیست، نه دنیازدگی و سیاست‌بازی و نه مقدس‌مآبیِ فردگرایانه، انسان‌ها هویت خود را باید در «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»[[33]](#footnote-33) جستجو کنند، باید برای یافتن هویت در عصری که اکثراً گرفتار بی‌هویتی شده، به امام خمینی اقتدا کرد و بس. آن کسی که خود را محصور در فردیت می‌کند و آن که خود را در بی‌بند و باری منفجر می‌کند ،‌ هر دو در آتش بی‌هویتی گرفتارند و از به فعلیت‌آوردن بالقوگی‌های خود غافلند.

آری باید با خدایِ پیامبران زندگی کرد تا کشف و شهودی در ذیل نور پیامبران نصیب خود کنیم و معنی دین الهی را با تمام ابعاد آن درک نمائیم.

عمده آن است که همه‌ی توصیه‌ها توصیه به دین باشد و همه همدیگر را به دین و دینداری دعوت کنیم و همه‌ی ارزیابی‌ها براساس ملاک‌ها و ارزش‌های دینی باشد و این در حال حاضر تنها با رجوع به حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» ممکن است که ملاک دینداری امروز ما است برای جدایی از مرزهای جاهلیت و ادامه فرهنگی که در غدیر شروع شد.

خدا إن‌شاءالله کمک‌مان کند تا به نور الهی در زندگی عمل کنیم و به ثمره‌ی لازم برسیم.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - بحثی که در روبه‌رو دارید بحث حساسی است که می‌تواند إن‌شاءالله در فهم شرایط تاریخی امروز عزیزان مفید باشد و افقی جهت تحلیل نسبت به آینده‌ی انقلاب اسلامی در مقابل عزیزان بگشاید.(گروه فرهنگی المیزان) [↑](#footnote-ref-1)
2. - صحيفه‌ی امام، ج ‏14، ص 511، تلگراف تسليت به آقاى منتظرى. [↑](#footnote-ref-2)
3. - بنده این گله را از رفقای روزنامه کیهان دارم که سعی نمی‌کنند بصیرتی به خوانندگان خود بدهند آن‌ها بتوانند جایگاه افراد و افکار را جدا جدا بشناسند و با یک نگاه کلی همه را با یک چوب نرانند. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سخنان مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» در تاریخ ۱۳۸۸/۰۵/۱۲. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی 43. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 128. [↑](#footnote-ref-6)
7. - الكافي، ج ‏1، ص 407. [↑](#footnote-ref-7)
8. - ترجمه‌ی ارشاد، رسولی محلاتی، ج 2، ص 182. [↑](#footnote-ref-8)
9. - درر الأخبار، ترجمه‌ی ‏فارسى، ص: 345. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سوره‌ی مائده، آیه‌ی ‌67. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سوره‌ی معارج، آیه‌ی 1. [↑](#footnote-ref-11)
12. - الفین، ترجمه‌ی وجدانی، ص 894. [↑](#footnote-ref-12)
13. - سوره‌ی مائده، آیه‌ی ‌67. [↑](#footnote-ref-13)
14. - جريان صحيفه در بحار، ج 8 ، ص 33 و شرح نهج البلاغه ابن‌ابي‌الحديد، ج 4 ، ص 454 آمده ،که پس از ماجراي غدير خم گروهي به اين نتيجه رسيدند پس از رحلت رسول‌خدا با تمام قدرت بر ضد حکومت علي مبارزه کنند و پيمان نامه‌اي با امضاء 34 نفر تهيه و آن‌را به ابوعبيده‌جرّاح دادند مبني بر اين که محمد رسالت خود را انجام داد و کسي را جانشين قرار نداد و اختيار حکومت را به عهده‌ی ملت گذارد تا رهبري ملت موروثي نشود... [↑](#footnote-ref-14)
15. - رهبر معظم انقلاب یکی از شاخصه‌های اصول‌گرایی را سعه‌ی صدر و تحمل مخالف می‌دانند و این از جمله شاخصه‌هایی است که جزو پایه‌های اصول‌گرایی است. (در تاریخ 6/6/1385) در حالی‌که اصول‌گرایی حزبی و قبیلگی تنها خود و برداشت خود را از اسلام و انقلاب مدّ نظر دارد و هر فکر و برداشت دیگر از اسلام و انقلاب را نفی می‌کند. [↑](#footnote-ref-15)
16. - مقام معظم رهبری در این باره می‌فرمایند: بعداً حوزه‏ى علميه‏ى شيعه در شامات و طرابلس و حلب و سپس در حلّه تشكيل مى‏شود كه بزرگان فقهاى حلّىِ ما، اسمشان در تاريخ و آثارشان در كتابخانه‏هاى عظيم فقاهت شيعه محفوظ و موجود است و اين روند ادامه پيدا مى‏كند تا زمانى كه سلطنت صفويه‏ در ايران تشكيل مى‏شود و مقطعى عظيم به وجود مى‏آيد. على‏رغم كسانى كه سعى كردند صفويه را ضدّ شيعه و اسلام و مفاهيم و ارزشهاى دينى معرفى كنند، سلاطين صفويه با همه‏ى بديهايى كه در جانب حكومت و شخصيتهاى خودشان داشتند، حركتهاى بزرگِ ماندگارِ فراموش‏نشدنى‏اى انجام دادند كه يكى از آن‏ها گسترش حوزه‏هاىِ علمى شيعه است كه در آن وقت، حوزه‏ى علميه‏ى اصفهان و خراسان و قم و نجف و بقيه‏ى مناطق، به بركت آن‏ها آباد شد كه اگر كسى وارد مطالعه شود، شگفتيهاى عظيمى را خواهد ديد. اگر شما تا قبل از دوران صفويه، فقهاى شيعه را نگاه كنيد، تعداد ايرانيان انگشت شمار است؛ امّا بعد از صفويه، هركدام از بزرگان علما را كه نگاه كنيد شايد نوددرصد آنان فقهاى ايرانى هستند. بعد از اين دوره، اوج حوزه‏ى نجف و كربلا و حضور تلامذه‏ى مرحوم «وحيد بهبهانى» و سپس «شيخ» و «صاحب جواهر» و تلامذه‏ى اين بزرگواران تا دوره‏ى اخير است. بعد مركزيت عظماى حوزه‏ى فقاهت به وسيله‏ى مرحوم «آيت‏اللّه حائرى» و بعد مرحوم «آيت‏اللّه بروجردى»، باز به قم منتقل مى‏شود و تا امروز ادامه دارد. اين حوزه، محصول اين سير تاريخى و نتيجه و مستحصل و زبده گُزينِ همه‏ى اين حركت عظيم علمى است كه با مهاجرت و تحقيق و علم، همراه بوده است و امروز در اختيار شماست. حوزه‏هاى علميه، موضوع يك بحث تاريخى و علمىِ بسيار مهمّى است كه بجاست كسانى از فضلاى حوزه و بزرگانى از اهل نظر، به اين مسئله به شكل متقن و محقّقى بپردازند كه مى‏بينم بحمد اللّه به اين مسائل پرداخته مى‏شود.» (سخنان رهبر انقلاب در ديدار با جمعى از نخبگان حوزه‌ی علميه‌ی قم‏ 13/ 09/ 1374)

 و یا در جای دیگر می‌فرمایند: «قبل از طلوع صفويّه‏ و بعد از دوران سلجوقيان، ايران كشورى بود كه هر بخشى از آن آهنگ جداگانه‏اى مى‏نواخت و از عزّت و عظمت ايران در آن دورانها خبرى نبود. اين عزّت را صفويّه‏ دادند. و صفويّه‏ از اردبيل طلوع كردند و خاندان عرفاى مجاهد و مبارز يعنى اولاد شيخ صفى الدّين اردبيلى توانستند اين زمينه را به وجود آورند، تا فرزندان آن‏ها ايران را به همه‏ى عالميان در دنياى آن روز، متّحد، مقتدر، عزيز، سربلند و پيشرفته معرفى كنند. خدمت دوم، عاملى بود كه در واقع پشتيبانى معنوىِ عامل اوّل محسوب مى‏شود؛ يعنى احياى مذهب شيعه، مذهب اهل بيت و ارادت به خاندان پيامبر. مردم همين مردم شجاع، همين عشاير غيور از اين سرزمين با نام امير المؤمنين، با نام امام حسين، با نام شهداى كربلا، با نام ائمه‏ى معصومين توانستند بروند و نام خدا، ياد اهل بيت و آئين مقدس اسلام و فقه متين جعفرى را در سرتاسر اين كشور، مستقر كنند و كشورى يكپارچه، محكم و مقتدر به وجود آورند.( 03/ 05/ 1379) [↑](#footnote-ref-16)
17. - در این مورد به سخنرانی دکتر شهریار زرشناس تحت عنوان «تأملی در ماهیت رسانه‌ی تصویری در دوران گذار»، سایت رجا نیوز در تاریخ چهارشنبه 21 تير 1391 رجوع شود. [↑](#footnote-ref-17)
18. - 18 / 3 / 68. [↑](#footnote-ref-18)
19. - «الکافي»، ج 2، ص 604. [↑](#footnote-ref-19)
20. - إعلام الورى بأعلام الهدى، ص 442. [↑](#footnote-ref-20)
21. - بحارالأنوار، ج‏25، ص: 21. [↑](#footnote-ref-21)
22. - إعلام الورى بأعلام الهدى، ص: 433. [↑](#footnote-ref-22)
23. - بحارالانوار، ج 52، ص 365- محمدبن ابراهيم نعماني، الغيبه، ص 319. [↑](#footnote-ref-23)
24. - رياض السالکين، سيدعلي خان حسيني مدني، ج 6، ص 393. [↑](#footnote-ref-24)
25. - همان. [↑](#footnote-ref-25)
26. - . شرح نهج البلاغه  ابن ابی الحدید ، ج۱۲، ص۱۲۱-۱۲۲ [↑](#footnote-ref-26)
27. - رجوع شود به کتاب «خطر مادی شدن دین» [↑](#footnote-ref-27)
28. - على رضا كهنسال، نهج الحق و كشف الصدق، ص 281، تفسير کبير فخر رازي، ضمن تفسير آيه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُن‏..» [↑](#footnote-ref-28)
29. - اصول‌گراییِ سنتی با تأکید بر حرام و حلال الهی در کنار حضرت امام قرار گرفت تا با نظام شاهنشاهی مقابله کند و نظامی را به‌وجود آورد که در آن رعایت حرام و حلال الهی بشود، بدون آن‌که نگاه فلسفی و عرفانی حضرت امام و تقابل مبنایی ایشان با تفکر غربی مدّ نظرشان باشد. در حالی‌که ادامه‌ی انقلاب اسلامی به عنوان تمدنی در آینده‌ی تاریخ نیاز به آن دارد که در کنار نگاه فقهی بر تفکر فلسفی از نظر اسلام و عرفان اسلامی تأکید شود، از این‌جاست که عده‌ای از اصول‌گرایان توانستند با هرچه بیشتر نزدیک‌شدن به ابعاد دیگر حضرت امام انقلاب را ادامه دهند و عده‌ای هم متوقف شدند و تعارضی بین دو گروه اصول‌گرا ظهور کرد. [↑](#footnote-ref-29)
30. - صحيفه‌ي امام، ج‏21، ص 278. [↑](#footnote-ref-30)
31. - بحار الأنوار، ج ‏1، ص 85. [↑](#footnote-ref-31)
32. - الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج‏2، ص: 183 [↑](#footnote-ref-32)
33. - سوره‌ی شوری، آیه‌ی 13. [↑](#footnote-ref-33)